

Political and Military Movements of the Baban Dynasty in Iran's Kurdistan and the Consequences (1694-1779 AD, 1105-1193 AH)

Jahanbakhsh Savagheb*

Professor of History, Lorestan University, Iran, jahan_savagheb@yahoo.com

Parastoo Mozafari

PhD Student, Lorestan University, Iran, parastoomozafari@yahoo.com

Abstract

The local governments of Ardalan and Baban were contemporary with the encounter of their respective empires of Iran and Ottoman in the 18th century. Unlike the BaniArdalans who were political dependents of the central government of Iran, the Baban rulers were the followers of the Ottoman Empire. These two local governments had many things in common since they were neighbors with the same ethnic, religious, and ideological backgrounds. However, there was intense rivalry between these two representatives of their respective central governments in the western borders of Iran. The rivalry stemmed in part from the border disputes, and in part, from their political dependency. Given the rivalry, and given that they had different goals, there were always tensions between the Baban and Ardalan rulers during their political sovereignty, and their territories were often attacked by the other side. The present study deals with the military and political movements of the Baban rulers against Iran's Kurdistan, and it explains, using a descriptive-analytical method, the consequences of these movements and the reactions of the central government of Iran to these events. Findings show that the relations between Ardalan and Baban did not always follow the interests of their respective central governments, and that sometimes the internal differences among the local rulers, in addition to the differences between the local rulers and the central government, could affect the relations between the two dynasties. Also, the central governments sometimes interfered in their internal affairs in line with their foreign policies.

Keywords: Baban, Ardalan, Iran's Kurdistan, Safavid, Afsharid, Zandia, Ottoman

* Corresponding author

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و پنجم، دوره جدید، سال یازدهم
شماره اول (پیاپی ۴۱)، بهار ۱۳۹۸، صص ۶۵-۹۱
تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۸/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۱۷

تکاپوهای سیاسی نظامی خاندان بابان در کردستان ایران و پیامدهای آن (۱۱۰۵ تا ۱۹۳۳ ق/۱۶۹۴ تا ۱۷۷۹ م)

جهانبخش ثواقب* - پرستو مظفری**

چکیده

مقارن سده دوازدهم قمری/هیجدهم میلادی، در تلاقی دو امپراتوری عثمانی و ایران، حکومت‌های محلی بابان و اردلان قرار گرفته بودند. برخلاف وابستگی سیاسی بنی‌اردلان به دولت مرکزی ایران، حکمرانان بابان مطیع امپراتوری عثمانی بودند. این دو حکومت محلی به واسطه قرب هم‌جواری و ریشه‌های قومی و مذهبی و عقیدتی، وجه‌های مشترکی داشتند. با وجود این پیوستگی‌ها، آنها در نقش نمایندگان دولت مرکزی، در مرزهای غربی با هم رقابت می‌کردند. بخشی از این رقابت‌ها اختلافات ارضی و سیاسی آنها بود. حکام بابان و اردلان در دوره‌های حاکمیت سیاسی‌شان، برای دستیابی به اهداف خود، همواره با هم کشمکش‌هایی داشتند و بارها قلمرو یکدیگر را آماج تهاجم می‌کردند. در این پژوهش، با هدف بررسی تحركات سیاسی و نظامی حکام بابان در کردستان ایران، به شیوه توصیفی تحلیلی، پیامدهای این اقدامات تبیین شده است؛ همچنین درباره چگونگی عملکرد حکومت مرکزی ایران در برابر حوادث پیش‌آمده توضیح داده شده است. یافته پژوهش نشان می‌دهد روابط بین دو خاندان بابان و اردلان، همیشه در حمایت از منافع حکومت مرکزی و متبوع خود نبوده و گاه اختلافات داخلی خود حکام محلی و نیز اختلافات آنان با مرکز، بر روابط این دو خاندان تأثیر گذاشته است؛ همچنین پیرو سیاست‌های خارجی، دولت‌های مرکزی در امور آنها دخالت می‌کردند.

واژه‌های کلیدی: بابان، اردلان، کردستان ایران، صفویه، افشاریه، زندیه، عثمانی

* استاد تاریخ، دانشگاه لرستان، ایران (نویسنده مسئول) jahan_savagheb@yahoo.com

** دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، گروه تاریخ دانشگاه لرستان، tfarsani@yahoo.com

مقدمه

عثمانی با گسترش سلطه خود بر بخش وسیعی از کردستان، درصدد کاهش قدرت امرای محلی برآمد. در دوره زندیه، اندیشه سلطه بر کردستان ایران و عراق، با جلب حمایت دولت مرکزی همراه بود. از دوره افشاریه، نفوذ در منطقه عراق بخشی از سیاست خارجی دولت مرکزی ایران بود؛ از این رو برای دخالت در امور عراق، گرایش حکام شورشی بابان به دربار ایران فرصتی مغتنم شمرده می‌شد. حکومت محلی اردلان چه در مواقع صلح و چه جنگ، بازوی اجرایی سیاست‌های ایران در عرصه مداخله‌ها بود و رهاورد انجام این وظیفه، خسارت‌های مالی و جانی برای حکومت محلی آنها بود.

هدف پژوهش

این پژوهش برآن است ضمن بررسی مداخله‌های بنی‌بابان در کردستان ایران، یعنی قلمرو حاکمیت خاندان اردلان، در سده دوازدهم قمری/هیجدهم میلادی پیامدهای سیاسی نظامی این مداخله‌ها و سیاست حکومت مرکزی ایران را در برابر تحولات پدیدآمده واکاوی کند.

پرسش و فرضیه پژوهش

پرسش اصلی پژوهش آن است که حضور بابان‌ها در کردستان اردلان از جنبه سیاسی چه پیامدهایی داشت. تحلیل مسئله بر این فرضیه مبتنی شده است که مداخله‌های بابان‌ها در امور خاندان اردلان، در فرسایش توان هر دو حکومت محلی مؤثر بوده است؛ به این معنا که دستاوردهای بنی‌بابان در توسعه ارضی و تشکیل حکومتی مستقل از سیطره عثمانی مقطعی بوده است و تلاش آنها در تحقق این اهداف، از یک سو به کاهش توان نظامی و مالی والی‌نشین اردلان منجر شد و از سوی دیگر، ضعف و سستی داخلی حکام بابان را در پی داشت.

خاندان گُرد بابان حدود دو سده، یعنی دوازده و سیزده ق/هجده و نوزده میلادی، در ناحیه شَهْرزور (Shahrezur) و سلیمانیه عراق، بخش‌هایی از کردستان، حکمرانی می‌کردند. این خاندان یکی از امارت‌های محلی مهم را در وابستگی به دولت عثمانی پدید آوردند که به علت هم‌جواری با قلمرو خاندان اردلان که بر کردستان ایران حاکم بودند، در روابط ایران و عثمانی از اهمیت برخوردارند. خاندان اردلان نیز از جمله خاندان‌های محلی گُردی بودند که سابقه حکومت آنها به دوره تیموریان می‌رسد. این خاندان در دوران سیاسی حکومت خود، بر بخش‌های وسیعی از مناطق کردنشین شامل سنندج، دینور، شهرزور، کرمانشاه و بخش اعظمی از همدان حاکمیت داشتند که باتوجه به وضعیت سیاسی و شدت و ضعف قدرتی که داشتند، محدوده حکومتی آنها تغییر می‌یافت.

با سقوط صفویه و کاهش قدرت دولت محلی اردلان، برای خاندان نوظهور بابان فرصتی مناسب فراهم شد تا با گسترش ارضی قلمرو خود، بر سرزمین‌های کردستان عراق و کردستان ایران حکومتی یکپارچه ایجاد کند. در آغاز، حکام بابان در جایگاه نماینده باب‌عالی (دولت عثمانی) به پیشروی اقدام کردند. آنها بارها با دخالت در امور داخلی بنی‌اردلان و بهره‌گیری از ناتوانی حکام این خاندان موفق شدند با سست‌کردن سیطره این خاندان، بر بخش عمده‌ای از کردستان ایران نیز تسلط یابند.

دوره زمانی موضوع بحث از دوره‌های ضعیف حاکمیت سیاسی خاندان اردلان در کردستان است. از اواخر دوره حکومت نادر، در سیاست خارجی امارت محلی بابان تغییر رویه‌ای ایجاد شد و آنها در اندیشه گسستن از حکومت عثمانی، با دولت مرکزی ایران تعامل‌های گسترده‌ای برقرار کردند؛ زیرا دولت

روش پژوهش

این پژوهش از نوع تاریخی است و با توجه به ماهیت موضوع، آگاهی‌های تاریخی آن مبتنی بر منابع تاریخی، به‌ویژه تاریخ‌های محلی کردستان، به روش کتابخانه‌ای فراهم آمده و تبیین موضوع به شیوه توصیفی تحلیلی صورت گرفته است.

پیشینه پژوهش

درباره کردستان و حکومت‌های گردی و به‌ویژه خاندان اردلان، در تاریخ‌های محلی مورخان گرد و تألیف‌های نویسندگان معاصر گزارش‌های روایی پراکنده مطرح شده است؛ اما در بررسی پیشینه موضوع، پژوهش‌های اخیر انجام‌شده در قالب مقاله‌پژوهی درباره کردستان، بیشتر بر چهار محور متمرکز شده‌اند: ۱. بررسی روابط امرای گردی و نخبگان گرد با دولت‌های مرکزی ایران؛ ۲. رابطه خاندان اردلان با دولت‌های مرکزی ایران و نقش آنها در روابط این دولت‌ها با عثمانی و نیز ساختار تشکیلاتی این والی‌نشین گرد؛ ۳. روابط بابان و اردلان در دوره قاجاریه؛ ۴. ناحیه هورامان در کردستان به‌طور خاص.

از پژوهش‌های دسته نخست، مقاله «الگوی مدیریت بحران در دوره قاجار با تأکید بر نقش دولتمردان گرد»^۱ (کجباف و هادیان، ۱۳۹۰) و پایان‌نامه دکتری با موضوع «جایگاه و کارکرد نخبگان گرد در دولت مرکزی، تبیین مقایسه‌ای دوره صفویه و قاجار» (هادیان، ۱۳۹۱، دانشگاه اصفهان) و مقاله مستخرج از این رساله «تبیین و مقایسه کارکرد نخبگان سیاسی و ایلی گرد در دوره‌های صفوی و قاجار»^۲ (کجباف، دهقان‌نژاد و هادیان، ۱۳۹۰) ذکرکردنی است؛ همچنین مقاله «حیات سیاسی امرای

گرد از زوال ایلیخانان تا برآمدن صفویان»^۳ (پورمحمدی املشی و سورنی، ۱۳۹۲)، مقاله «روابط گردها با دولتین صفوی و عثمانی از شاه اسماعیل اول تا پایان پادشاهی شاه عباس اول (۹۰۷-۱۰۳۸ ق.)»^۴ (قریشی کرین و قنبری، ۱۳۹۴) و مقاله «بررسی علل و پیامدهای سرکوب گردهای برادوست و فتح قلعه دم‌دم در دوران حکومت شاه عباس اول صفوی»^۵ (زندیه و قنبری، ۱۳۹۵) درخور اشاره است.

از پژوهش‌های نوع دوم، در پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد با موضوع «مناسبات والیان اردلان کردستان با حکومت مرکزی قاجار» (مظفری، ۱۳۸۹، دانشگاه لرستان) و مقاله «کارکرد و تقسیمات و ساختار تشکیلاتی والی‌نشین اردلان در عهد قاجار»^۶ (بهرامی و مظفری، ۱۳۹۰) این مسئله مطرح شده است. «روابط سیاسی والی‌نشینان اردلان با حکومت صفویه»^۷ (کجباف، میرجعفری و نوری، ۱۳۹۰) که این روابط را در محدوده زمانی بیش از دو سده، بیشتر مبتنی بر گزارش بدلیسی مرور کرده‌اند؛ همچنین آثاری مانند «تأثیرات تنش میان صفویه و عثمانی بر جایگاه امیرنشین اردلان»^۸ (منصوربخت و سعیدی، ۱۳۹۳) و «اوضاع سیاسی کردستان از مرگ نادر تا اواخر زندیه (سال‌های ۱۱۶۰-۱۲۰۰ ق.)»^۹ (ثواقب و مظفری، ۱۳۹۳) از پژوهش‌های نوع دوم است.

ثواقب و مظفری مقاله‌ای دیگر با نام «تحلیلی بر مناسبات خاندان اردلان با دولت مرکزی صفویه در محدوده زمانی ۱۰۱۹ تا ۱۰۴۶ ق»^{۱۰} (ثواقب و مظفری، ۱۳۹۴) داشته‌اند که در این دوران، کردستان اردلان در امارت دو تن از مقتدرترین امرای محلی گرد، یعنی هه‌لوخان و پسرش خان‌احمدخان اردلان، قرار داشت. مقاله دیگر این دو نویسنده «چرایی حکومت فرهادمیرزا معتمدالدوله بر کردستان و پیامدهای آن (۱۲۸۴ تا ۱۲۹۱ ق/ ۱۸۶۷ تا ۱۸۷۴ م)»^{۱۱} (ثواقب و

در عصر ناصری»^{۱۵} (عطایی، جمالی و حمانی، ۱۳۹۴). دو مقاله «روابط و مناسبات حکومت صفویه با الکای هورامان»^{۱۶} (ادوای و دلریش، ۱۳۹۵) و «نقش شیوخ اورامان در تحولات سیاسی تاریخ معاصر با تکیه بر جنگ جهانی اول»^{۱۷} (پورمحمدی املشی و جوانمردی، ۱۳۹۶) نیز این موضوع را شرح داده‌اند.

افزون بر این، پژوهش‌هایی نیز در تاریخ‌نگاری محلی کردستان انجام شده است؛ پژوهش‌هایی نظیر: «تاریخ‌نگاری محلی کردستان و ظهور نخستین تاریخ‌نگار زن در ایران»^{۱۸} (قدیمی قیداری، ۱۳۸۸)، «تاریخ سلاطین هورامان؛ تداوم یا تحول تاریخ‌نگاری محلی در کردستان»^{۱۹} (ثواقب، صلاح و مظفری، ۱۳۹۶) و «کردشناسی در ایران: مروری بر موضوعات و رهیافت‌ها» (محمدپور و رضایی، ۱۳۹۵).

این آثار از وضعیت مطالعه‌های کردشناختی در زمینه عمومی، تاریخی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و جغرافیایی از سده نوزدهم میلادی تاکنون گزارشی تا حدودی جامع ارائه کرده‌اند؛ به فهرست این مطالعه‌ها بسنده شده است که بیشتر دربرگیرنده نژاد، خاستگاه، مهاجرت‌ها، جنبش‌های کُردی و وضعیت کنونی کردهاست. درباره چگونگی تقسیم کردستان بین ایران و عراق نیز صالح امین‌پور در کتاب جنگ و دیپلماسی بر سر تقسیم کردستان، در سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۸۵۰م (امین‌پور، ۱۳۹۴) آن را شرح داده است.

هیچ‌یک از این پژوهش‌ها به طور خاص موضوع مد نظر مقاله حاضر را دربر نمی‌گیرند و در این باره، پژوهش مستقلی انجام نشده است. چنانکه گزارش‌های تاریخی در زمینه این موضوع نیز بیشتر بر منابع تاریخ‌نگارانه محلی کردستان مبتنی است و منابع تاریخی رسمی جز اشاره‌هایی کوتاه، اطلاعات

مظفری، ۱۳۹۶) است که به روابط خاندان اردلان با دولت مرکزی قاجار و برافتادن این خاندان در عصر ناصری، در سال ۱۲۸۴ق/۱۸۶۷م، دلالت دارد.

در مقوله تغییر گرایش و رفتار مذهبی حکام اردلان باید از مقاله «گرایش امان‌الله‌خان اردلان به شیخیه، علل و پیامدهای آن»^{۱۲} (رحمتی و مظفری، ۱۳۹۵) نام برد. در کنار خاندان اردلان و در عرصه تنازع قدرت سیاسی، خاندان‌های «وکیلی» و «وزیری» در کردستان از جایگاه مهمی برخوردار بودند و روابط این خاندان‌ها نیز در کانون توجه پژوهشگران بوده است. مقاله‌هایی همچون «جایگاه و کارکرد خاندان وزیری در تاریخ کردستان در دوره اول قاجار (۱۱۹۹-۱۲۶۲ق)»^{۱۳} (رحمتی و مظفری، ۱۳۹۶) و «رابطه دو خاندان کردی وکیلی و اردلان در سال‌های ۱۱۹۳ تا ۱۲۱۷ق» (ثواقب و مظفری، ۱۳۹۷) این مسئله را بررسی کرده‌اند که به ارتباط این سه خاندان با دولت مرکزی ایران از اواخر زندیه تا بخشی از حکومت قاجار اختصاص یافته است.

از پژوهش‌های دسته سوم نیز باید به چند نمونه اشاره کرد: «روابط حکام اردلان، امارت بابان و مناسبات ایران و امپراتوری عثمانی در عهد قاجار (۱۲۶۶-۱۲۱۲ق)» (بهرامی و مظفری، ۱۳۸۹)، «تحلیلی بر نقش عبدالرحمن پاشا در روابط ایران و عثمانی در دوره فتحعلی شاه (۱۲۲۸-۱۲۱۲ق/۱۸۱۴-۱۷۹۸م)» (نصیری، علی صوفی و امین‌پور، ۱۳۹۱)، «بازخوانی و بررسی اسناد تاریخی درباره نقش طایفه بابان در روابط ایران و عثمانی در دوره قاجاریه» (علی صوفی و امین‌پور، ۱۳۹۲). در موضوع آخر، یعنی ناحیه هورامان، چند پژوهش درخور ذکر است؛ از جمله «شورش هورامان در عصر ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۸۴-۱۲۸۶ق)»^{۱۴} (ادوای و وکیلی، ۱۳۹۴) و همچنین «واکاوی زمینه‌ها و علل شورش اورامان

منسجمی ارائه نمی‌کنند. اسناد موجود نیز به طور عمده به روابط دوره قاجار مربوط است. همین نکته ضرورت پژوهش در این مقوله را مهم کرده است؛ از این رو، پژوهش حاضر در راستای هدف تعیین‌شده، متفاوت از پژوهش‌های نامبرده است. این پژوهش دوره پیش از ظهور قاجارها را بررسی می‌کند. دوره‌ای که بنی‌بابان با اقتدار داخلی خود، در کردستان اردلان تحرکات مهمی داشت و برای برطرف کردن خلاء موجود در این زمینه، می‌تواند گام نخست به شمار آید.

امارت بابان

بابان نام منطقه و طایفه‌ای در سرحدات ایران و عثمانی با مرکزیت سلیمانیه بود که منابع محلی پیشینه حضور آنها را در تاریخ از دوره باستانی، یعنی دوره کیانیان و اشکانی و ساسانی، ذکر کرده‌اند (بابانی، ۱۳۷۷: ۱۰۳). تا زمان صفویه، در منابع تاریخی از این طایفه نامی نیست و از این دوره و پس از آن، با نام امارت «ببه، به‌به» (Babe) یا «بابان» در نوشته‌های ایران و عثمانی از آنها نام برده شده است (علی صوفی، ۱۳۹۲: ۳۴).

به‌نوشته بدلیسی، حکام بابان در میان حکام کردستان «به کثرت خیل و حشم و جمعیت انصار و خدم اشتهار تمام داشتند»؛ اما در زمان پیربوداق بیبی (بابانی)^{۲۰} و برادرش، حکومت آنها به زیردستان ایشان منتقل شد و کسی که لیاقت و توانایی امر حکومت و ریاست داشت در آن خاندان نمی‌ماند (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۸۰/۱). به‌علت اینکه پیربوداق بزرگ ایل بود او را ببه یا بابا خواندند و سرزمین متصرفی آنها را بابان گفتند. او بر نواحی پشدر و ماوت ریاست کرد (مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۴۵۱/۳).

پس از انقراض این شاخه از بابان، بار دیگر با حاکم شدن پیرنظر بن‌بیرام بر ولایت بابان، حکومت بابان جریان یافت (مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۲۸۲/۳).

پس از فوت پیرنظر، یکی از تربیت یافتگان او به نام ابراهیم، همراه با سلیمان‌نامی ولایت بابان را میان خویش تقسیم کردند و چند سال با مسالمت آن را اداره می‌کردند؛ تا اینکه سلیمان ابراهیم را به قتل رساند. سلیمان مناطق حاکمیت ابراهیم را ضمیمه حکومت خود کرد و پس از پانزده سال حکومت درگذشت (مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۲۸۲/۳). حاجی شیخ‌بابان، پسر ابراهیم، پس از اینکه موفق نشد حمایت شاه طهماسب صفوی را به دست آورد، موفق شد بر ولایت بابان استیلا یابد و چنان تهدیدی برای اقتدار صفویه به شمار می‌آمد که شاه طهماسب در سال ۹۴۷ ق/ ۱۵۴۱ م، ناچار شد گروهی از نیروهای خود را بر سر او بفرستد. او موفق شد سه بار نیروهای اعزامی صفویه را شکست دهد (روملو، ۱۳۸۴: ۱۲۷۳/۴؛ قمی، ۱۳۸۳: ۲۹۳/۱؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۸۳/۱ و ۲۸۶)؛ اما هنگام عزیمت برای دیدار با سلطان سلیمان که بغداد را فتح کرده بود،^{۲۱} در راه گروهی از گُردها او را کشتند و یکی از پسرانش به نام بوداق، در دفاتر عثمانی بیگ‌بابان، با حمایت عثمانی به حکومت بابان رسید (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۸۴/۱).

پس از او کسان دیگری از بابان‌ها به امارت رسیدند و با حکومت صفویه و عثمانی روابطی پیدا کردند و موفق شدند به حیات خویش ادامه دهند. بدلیسی وضعیت حکام بابان را تا سال ۱۰۰۵ ق/ ۱۵۹۷ م بیان کرده و سیاست صفویه و عثمانی را در برابر این طایفه شرح داده است که به ذکر دوباره آنها نیازی نیست (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۸۰/۱ تا ۲۸۸).

خانندان بابان مد نظر در این مقاله، از اعقاب طایفه نورالدینی‌های پشدر^{۲۲} از کردهای سوران بودند.^{۲۳} فقه (فقی)^{۲۴} احمد دارشمانه‌ای نخستین شخصیت از این خاندان بود که در تاریخ سیاسی بابان‌ها از او نامی به میان آمده است. دارشمانه^{۲۵} از قرای نواحی پشدر است. فقه احمد دارشمانه‌ای جد اعلائی حکام بابان و از دودمان رؤسای قبیله پشدر بود که در منطقه شاربازیر (Sharbazher) یا شهربازار، از شهرهای سلیمانیه عراق، می‌زیستند (مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۴۵۱/۳؛ عزاوی، ۱۹۴۷: ۹۹ و ۹۸/۲؛ ادموندز، ۱۳۷۶: ۲۳۹).

فقه احمد در سده یازده قمری/هفده میلادی، به عزم جهاد با مسیحیان، در لشکرکشی‌های عثمانی شرکت کرد و به پاس خدماتش، باب‌عالی حکومت بر ناحیه پشدر را به او سپرد (مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۴۵۱/۳؛ زکی‌بیگ، ۱۳۸۱: ۲۶۵؛ اردلان، ۱۳۸۷: ۵۹). پس از فقه احمد (درگذشت ۱۰۷۵/ق ۱۶۶۵م) یکی از اعقاب او به نام سلیمان (بیگ)، معروف به سلیمان ببه، در نبردهای متعدد عثمانی در جبهه غربی و شرقی حضور یافت و به پاس خدمات خویش، در اواخر سده مذکور از عثمانی‌ها فرمان امارت گرفت (بابانی، ۱۳۷۷: ۲۶۴؛ صفی‌زاده، ۱۳۷۸: ۷۱۳؛ دره، ۱۹۶۶: ۷۷). به این صورت، در اواخر سده یازدهم قمری/هفدهم میلادی، حکومتی دیگر به نام بابان شکل گرفت. پیش از این حکومت، حکومت‌های دیگر با نام بابان وجود داشت؛ اما امروزه سند محکمی در دست نیست که گویای نسبتی میان آنها با این شاخه از بابان‌ها باشد (اردلان، ۱۳۸۷: ۵۹).

بنی‌بابان در حکم وابستگان هم‌کیش دولت عثمانی، القابی همچون میر و پاشا یافتند. پاشایان بابان در برابر استقلال داخلی خود، تنها به یاری‌دادن ترک‌های عثمانی هنگام مقابله با دشمنانشان و تأمین

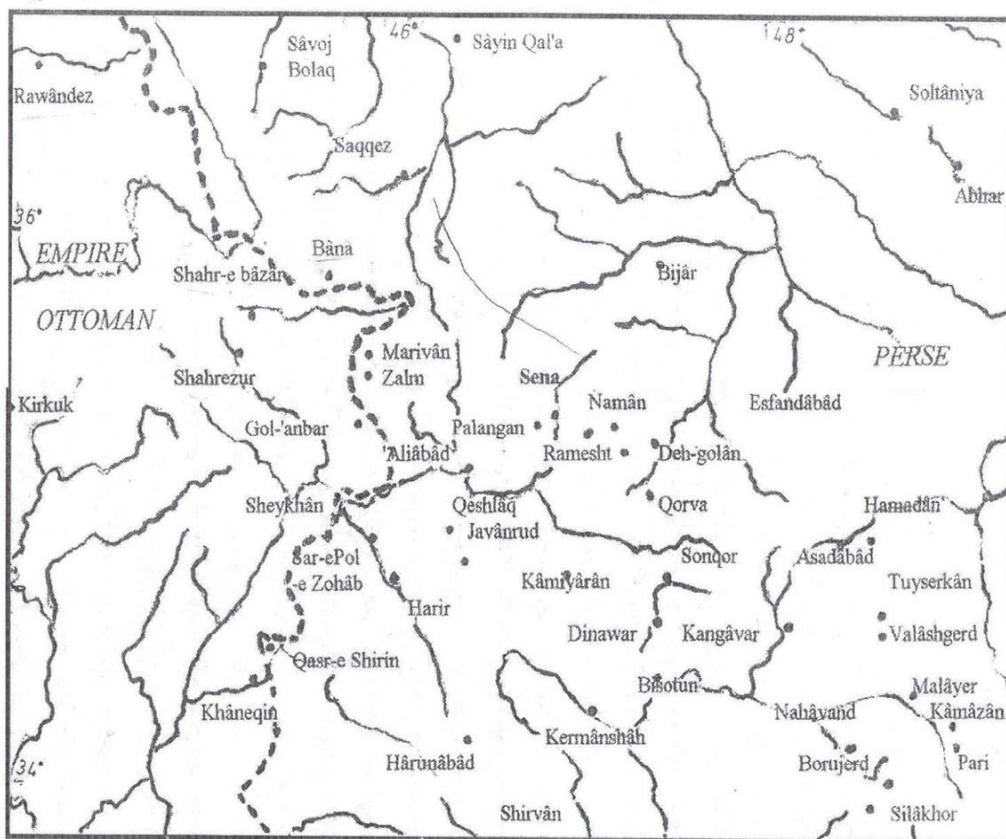
علیق کافی برای نیروهای ترک در عراق و دفاع از مرزها موظف بودند (نیکیتین، ۱۳۶۶: ۲۵۲ و ۲۵۳). سنندجی که طبقات کردها را شانزده فرقه و مسکن و موطن آنها را از سرحد موصل تا نزدیک عمان و از دیاربکر تا نزدیک همدان ذکر کرده، بزرگ‌ترین والیان آنها را والیان اردلان و پس از آن، حکام بابان دانسته است^{۲۶} (سنندجی، ۱۳۷۵: ۷۵).

بابان‌ها که ابتدا در ناحیه شهرزور^{۲۷} مستقر بودند، از دوره حکمرانی سلیمان‌بیگ با گسترش قلمرو خود، در اطراف شهرزور و شاربازیر به توسعه ارضی درخور توجهی دست یافتند و به تدریج، وارث قلمرویی شدند که دیرزمانی خاندان اردلان آن را اداره می‌کرد (دره، ۱۹۶۶: ۷۷). دولت عثمانی مرزهای خود را در شمال بغداد با استقرار مرزداران و استحکامات توپخانه حفاظت می‌کرد و به هیچ قبیله‌ای اجازه نمی‌داد قدرت خود را به آن طرف گسترش دهد؛ بنابراین قبیله بابان که در دهه‌های ۱۵۲۰ و ۱۵۳۰م تا ۹۲۶ تا ۹۳۶ق در میانه دو رودخانه زاب کوچک و زاب بزرگ، از توابع رود دجله، استقرار یافته بود ناچار باید به طرف شمال روانه می‌شد. این قبیله باید قدرت خود را به سوی بخش بالایی دریاچه ارومیه و بخش پایین شهربازار، دهکده‌ای نزدیک آنجا که بعدها در سال ۱۷۸۹م/۱۲۰۳ق شهر سلیمانیه در آنجا ساخته شد، گسترش می‌داد (ژرمیاس، ۱۳۸۶: ۲۵۸).

سلیمان‌بیگ، پایه‌گذار حکومت بابان، در سال ۱۰۸۰ق/۱۶۶۹م قلعه چوالان در منطقه شهرزور عراق را مرکز حکمرانی خود قرار داد. تا تأسیس سلیمانیه، این شهر مرکز امارت بابان‌ها بود و سپس سلیمانیه جای آن را گرفت و از قلعه چوالان در حکم پایتخت بهاری استفاده می‌شد (مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۴۵۷/۳؛ عزاوی، ۱۹۴۷: ۹۹/۲؛ ادموندز، ۱۳۷۶: ۶۶).

دیاله و زاب کوچک، موقعیت بالایی داشتند و آن اندازه نیرومند شده بودند که با خاندان اردلان دم از هم‌سری می‌زدند» (مک‌داول، ۱۳۸۰: ۸۷). به این ترتیب، قلمرو حکام بابان از شرق به کردستان مَکری^{۲۹} و از جنوب و غرب به کردستان اردلان^{۳۰} محدود می‌شد (اردلان، ۱۳۸۷: ۵۹).

قلعه چوالان به علت نزدیکی به مرز ایران و درگیری نظامی متداوم میان عثمانی و ایران محل ناامنی بود و علت تغییر مکان بابان‌ها نیز همین بود. به تدریج اقتدار آنها به گسترش ارضی قلمروشان منجر شد تا جایی که بابان‌ها در اوایل سده دوازدهم قمری/هیجدهم میلادی، «در تمام مناطق کوهپایه‌ای شرق راه کفری-آلتون کوپرو،^{۲۸} واقع در بین رودهای



شکل ۱: نقشه سرزمین‌های کردستان اردلان و کردستان بابان در سده هیجدهم میلادی
منبع: (اردلان، ۱۳۸۷).

خان احمدخان ثانی بر کردستان اردلان، سلیمان بیگ که بعدها به سلیمان‌پاشا شهرت یافت، به قلمرو والی اردلان هجوم برد. سلیمان‌پاشا که از او سلیمان کرماج هم یاد شده است، یکی از حکام مقتدر بابان بود و در اصل، او را بنیان‌گذار واقعی حکومت بابان دانسته‌اند (زکی بیگ، ۱۳۸۱: ۲۶۵).

تحركات نظامی بابان‌ها در کردستان اردلان در اواخر دوران صفویه
از آغاز روابط خاندان اردلان و بابان به طور مشخص گزارش روشنی در دست نیست؛ اما آنچه در منابع گزارش شده است در اواخر دومین دوره امارت

در علت حمله سلیمان‌پاشا دو گزارش متفاوت وجود دارد: ۱. برخی آن را از تحریک‌های خان‌احمدخان، حاکم اردلان، ناشی می‌دانند که به همین علت پادشاه صفوی، یعنی شاه سلطان حسین، او را عزل کرد و محمدخان، پسر خسروخان اردلان، را به حکومت کردستان منصوب کرد (نصیری، ۱۳۷۳: ۱۲۸)؛ ۲. برخی این حمله را به اختلاف‌های میان سلیمان‌پاشا بابان و خان‌احمدخان نسبت می‌دهند (بابانی، ۱۳۷۷: ۴۷ و ۴۸؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۲۷). خان‌احمدخان ثانی به علت‌هایی نامعلوم، در زمان شاه سلیمان صفوی علیه دولت مرکزی شورش کرد و در حمایت دولت عثمانی قرار گرفت (هدایت، ۱۳۷۳: ۲۴۰).

دربار عثمانی در سال ۱۰۸۹/ق ۱۶۷۶م^{۳۱} به سلیمان‌پاشا مأموریت داد والی مخلوع اردلان را دوباره به قدرت برساند. اقدامات پاشای بابان در مرزهای غربی ایران باعث شد دربار صفوی رستم‌خان سپه‌سالار را برای مقابله با او اعزام کند. در نبردی که رخ داد سلیمان‌پاشا مغلوب شد^{۳۲} (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۲۷؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۹۸۷/۲؛ نوایی، ۱۳۶۰: ۲۳۲).

سلیمان‌پاشا بابان پس از بازگشت به قلمرو خود، با مطیع کردن قبایل گُرد و عرب منطقه، به تقویت حکومت نوپای بابان اقدام کرد و وارث بخش عظیمی از سرزمین‌های کردستان شد که پیشتر در سیطرهٔ خاندان اردلان بود (دره، ۱۹۶۶: ۷۷). قدرت روزافزون سلیمان‌پاشا چندان برای باب‌عالی خوشایند نبود؛ زیرا با تطمیع سران قبایل گُرد و عرب و فتح نواحی موصل و کرکوک «به‌علت کثرت ایل و اولاد و بسیاری قبیله و احفاد به طمع خودسری و استبداد افتاده بود» (نصیری، ۱۳۷۳: ۱۲۵).

او پیشتر با تاخت‌وتاز در بخشی از قلمرو

امپراتوری عثمانی، در اندیشهٔ رهایی از یوغ باب‌عالی بود. تلاش‌های دولت عثمانی برای مهار توسعه‌طلبی‌های سلیمان‌پاشا نتیجه‌بخش نبود و او در ادامهٔ تحرکات خود، در مرزهای ایران ظاهر شد (قاضی، ۱۳۸۷: ۳۳). دستاورد این حضور تسخیر بلوکات مریوان، سقر و اورامان و قتل حکام هر سه بلوک بود. دربار ایران تهاجم‌های سلیمان‌پاشا را به‌شدت محکوم کرد و مراتب اعتراض به نایب‌السلطنه بغداد و حتی باب‌عالی اعلام شد (نصیری، ۱۳۷۳: ۱۳۲؛ نوایی، ۱۳۶۳: ۱۲۳ تا ۱۲۹ در دو نامه شاه سلطان حسین به سلطان مصطفی‌خان عثمانی). سرگرمی و مشکلات عثمانی در جبههٔ اروپا و نیز ضعف نمایندهٔ آنها در بغداد باعث شد سلیمان‌پاشا با خیال آسوده‌تری به تاخت‌وتازهای خود ادامه دهد. تداوم پیشروی‌های نیروهای بابان به‌سوی سنندج و درماندگی والی اردلان برای مهار توسعه‌طلبی آنان، دولت مرکزی را به اعزام نیروی نظامی واداشت (مردوخ، ۱۳۷۹: ۳۳۶؛ نصیری، ۱۳۷۳: ۱۲۴ تا ۱۳۴).

گزارش موجود از تفصیل اقدامات سلیمان‌پاشا در مناطق غربی ایران و اقدامات حکام و سرداران صفوی در برابر او نشان می‌دهد توسعه‌طلبی‌های او برای دولت شاه سلطان حسین صفوی خطرناک بود و پادشاه صفوی در دفع او عزم خود را جزم کرد (نک: نصیری، ۱۳۷۳: ۲۱۹ تا ۲۳۳). شاه صفوی عباس‌قلی‌خان قاجار زیاداوغلو را برای رویارویی با بابان‌ها اعزام کرد. او مأموریت داشت با ساماندهی سپاهیان اردلان، ناآرامی‌ها و آشوب‌هایی را فرو خواباند که در اثر حضور بابان‌ها در کردستان ایران رخ داده بود. با پیوستن سپاه اردلان به نیروهای قزلباشِ عباس‌قلی‌خان (اردلان، ۲۰۰۵: ۸۱)، طی نبردی در محرم‌الحرام ۱۱۰۵/ق ۱۶۹۴م در جلگهٔ

مریوان، سپاه صفوی و اردلان پس از دو روز جدال تنگاتنگ به سختی موفق شدند سلیمان خان را شکست دهند و وادار به فرار کنند^{۳۳} (اردلان، ۲۵۳۶: ۳۵؛ مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۴۵۲/۳؛ نصیری، ۱۳۷۳: ۲۲۸ تا ۲۳۲، ۲۳۶ تا ۲۴۰، ۳۰۱ تا ۳۱۰). سلیمان پاشا افزون بر از دست دادن ولایت های متصرفی در قلمرو اردلان و مکرری، بسیاری از سپاهیان خود را نیز از دست داد. بنابر گزارشی، شمار تلفات نیروهای سلیمان پاشا بیش از شش هزار نفر بوده است (بابانی، ۱۳۷۷: ۱۲۰).

نبرد جلگه مریوان با وجود پیروزی بر پاشای بابان، برای بزرگان و معاریف شهر سنندج پیامدهای سنگینی در پی داشت. در پایان جنگ، عباس قلی خان قاجار برای بزرگ جلوه دادن دستاوردهای حضور خود، والی و سپاهیان اردلان را مؤاخذه کرد. در تحریک او قاسم سلطان اورامی، حکمران منطقه اورامان، نقش مهمی داشت (وقایع نگار، ۱۳۸۱: ۹۹؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۲۷).

اورامان، قلمرو اجدادی قاسم سلطان و از بلوکات تابع والی سنندج بود. از نظر تابعیت، بلوک اورامان، در مقایسه با بلوکات دیگر، در حالت نیمه مستقلی به سر می برد. در جریان تهاجم نیروهای بابان، بلوک مذکور متحمل ضربات سنگینی شده بود. قاسم سلطان به منظور تضعیف موقعیت بنی اردلان در چشم نماینده دولت مرکزی، والی اردلان و سپاهیان او را به سستی و کم کاری در مقابله با تجاوز نیروهای بابان متهم کرد. او در تحریک عباس قلی خان قاجار، علت این امر را «تعصب، هم جواری، هم کیشی، ... همسایگی و دوربینی و دوراندیشی» سپاه اردلان بیان کرد که با نیروهای عثمانی و بابان وارد جنگ نشد (اردلان، ۲۰۰۵: ۸۲). عباس قلی خان با دستاویز قراردادن این موضوع و استفاده از اختلافات داخلی میان حکام

اورامان و والی کردستان، به قتل عام بزرگان سنندج دست زد. فتنه قاسم سلطان دامان خود او را نیز گرفت و در ازای این عمل، سردار صفوی سر او را از تنش جدا کرد (اردلان، ۲۵۳۶: ۳۵).

با وجود پیروزی عباس قلی خان قاجار در بیرون راندن نیروهای بابان از کردستان، عملکرد ناصوابش با اهالی و بزرگان شهر سنندج از چشم دولت مرکزی دور نماند. شاه سلطان حسین در پاسخ به اعتراض اهالی شهر سنندج، با احضار عباس قلی خان به اصفهان، او را در میدان شاهی اعدام کرد و «معنی سرداری را به او آموخت» (وقایع نگار، ۱۳۸۱: ۹۹؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۲۷ و ۱۲۸؛ نصیری، ۱۳۷۳: ۲۳۶).

با بیرون راندن نیروهای بابان هنوز آرامش و امنیت به قلمرو کردستان بازنگشته بود؛ بنابراین دولت صفوی حسین خان کُر فیلی را برای انتظام امور کردستان اردلان به آنجا روانه کرد (نصیری، ۱۳۷۳: ۲۳۷، ۳۱۱ تا ۳۱۴؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۲۸). ضعف محمدخان، والی وقت اردلان، در برابر رخدادهای پیش آمده، موقعیت او را نیز در نظر دربار تضعیف کرد و پس از شش سال حکومت، ۱۱۰۷ تا ۱۱۱۳ ق/ ۱۶۹۶ تا ۱۷۰۱ م، به عزل او از حکومت کردستان منجر شد. شاه سلطان حسین به جای او محمدخان گرجی را به حکومت کردستان گماشت که مدت حکمرانی او از سال ۱۱۱۳ تا ۱۱۱۶ ق/ ۱۷۰۱ تا ۱۷۰۴ م، به مدت سه سال بود (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۲۸).

از سویی، سلیمان بابان پس از شکست در برابر ائتلاف نیروهای دولت مرکزی و خان اردلان به استانبول رفت و دولت عثمانی او را به حکومت ادرنه رساند و با دریافت لقب پاشا، امارت بابان به طور رسمی به نام او شد. پس از رفتن او، قسمتی از

علی‌قلی‌خان در بازگشت به کردستان به علت رفتار ناشایستی که در پیش‌گرفت نارضایتی بزرگان محلی را علیه خود برانگیخت (اردلان، ۲۰۰۵: ۹۱).

در اتحادی محلی، معاریف و بزرگان شهر سنندج به خلع او از قدرت تصمیم گرفتند. علی‌قلی‌خان که توان مقابله با آنها را نداشت و حکومت خود را در معرض خطر سقوط می‌دید دست‌به‌دامان پاشای بابان، خانه‌پاشا، شد و درخواست حمایت نظامی کرد (قاضی، ۱۳۸۷: ۴۱). در گزارشی آمده است گروهی از مردم کردستان علیه والی اردلان از خانه‌پاشا دعوت کردند و با ورود خانه‌پاشا به سنندج، علی‌قلی‌خان به اصفهان گریخت (مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۴۵۳) بابانی خانه‌پاشا را از بنی‌امام سلیمان‌پاشا می‌داند و قاضی از او در حکم فرزند سلیمان‌پاشا بابان یاد می‌کند (قاضی، ۱۳۸۷: ۴۱؛ بابانی، ۱۳۷۷). در گزارش‌های دیگر، خانه‌پاشا فرزند محمدپاشا پسر سلیمان‌پاشا معرفی شده است (مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۴۵۳/۳؛ زکی‌بیگ، ۱۳۸۱: ۲۶۵).

تا رسیدن نیروی کمکی، علی‌قلی‌خان اردلان در قلعه پالنگان،^{۳۴} از قلعه‌های نظامی مستحکم بنی‌اردلان، مستقر شد. خانه‌پاشا بابان به درخواست او پاسخ مثبت داد و به فرماندهی رستم‌بیگ جاف، برای کمک به والی محصور، نیرویی روانه کردستان کرد (اردلان، ۲۰۰۵: ۹۱). حمایت خانه‌پاشا بخشی از سیاست داخلی بابان‌ها در مواقع مشابه بود. خاندان بابان در طول حیات حکومت خود، همواره در پی ایجاد فرصتی برای نفوذ در کردستان اردلان بودند. آنها برای رسیدن به اهداف خود، از هر موقعیتی بهره می‌گرفتند. نفاق و دودستگی داخلی سنندج از یک سو و درماندگی علی‌قلی‌خان در کنترل اوضاع از سوی دیگر، برای تحقق نیت‌های بابان‌ها کافی بود تا آنها در لباس حمایت از والی اردلان، به آرزوی تسلط

نواحی خاک‌بابان به دست عشیره زنگنه افتاد و قسمتی هم در تصرف پسران او باقی ماند. پس از درگذشت سلیمان در سال ۱۱۱۵ق/۱۷۰۳م، پسرش بکر بیگ موفق شد حدود خاک‌بابان را از رودخانه دیاله تا زاب کوچک برساند و در تکاپو برای تصرف کرکوک، با دولت عثمانی درگیر جنگ شد و در سال ۱۱۲۹ق/۱۷۱۷م، در یکی از این جنگ‌ها کشته شد. پس از بکر بیگ، به مدت پنج سال، خاک‌بابان در تصرف دیگران و دولت عثمانی بود؛ تا اینکه برادرزاده او به نام خانه‌پاشا، با قیام در برابر احمد بیگ از رؤسای ایل زنگنه که بر قسمتی از خاک‌بابان استیلا یافته بود و همچنین با برقراری مناسباتی با دولت عثمانی، موفق شد در سال ۱۱۳۴ق/۱۷۲۲م، به طور رسمی به حکومت بابان دست یابد (مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۴۵۲/۳ تا ۴۵۳؛ زکی‌بیگ، ۱۳۸۱: ۲۶۵).

حمایت خانه‌پاشا بابان از علی‌قلی‌خان اردلان از آخرین نبرد سهمگین میان کردستان اردلان و کردستان بابان در سال ۱۱۰۵ق/۱۶۹۴م تا سال ۱۱۳۰ق/۱۷۱۸م، گزارشی از ارتباط این دو حکومت محلی در منابع منعکس نشده است.

از آخرین نبرد سهمگین میان کردستان اردلان و کردستان بابان در سال ۱۱۰۵ق/۱۶۹۴م تا سال ۱۱۳۰ق/۱۷۱۸م گزارشی از ارتباط این دو حکومت محلی در منابع منعکس نشده است؛ تا اینکه علی‌قلی‌خان اردلان به حکومت رسید. او پس از یک دوره زندگی محنت‌بار، در سال ۱۱۲۹ق/۱۷۱۷م در کانون توجه دربار صفویه قرار گرفت و به حکومت کردستان رسید. از خدمات مهم او به دولت مرکزی، شرکت در سرکوب شورش والیان لرستان در اواخر حکومت شاه سلطان حسین بود (اردلان، ۲۰۰۵: ۳۸؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۳۱ تا ۱۳۴). پس از این پیروزی،

عباس‌قلی‌خان و سپاه اردلان برای شرکت در نبرد با افغانه عازم اصفهان شدند (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۳۱).
 اوضاع آشفته ایران و شکست‌های صفویان از محمود افغان، برای دولت عثمانی و دست‌نشانده آنها موقعیتی طلایی بود که به خاک ایران تجاوز کنند. افزون‌بر بخش‌هایی از شمال غربی، برخی از نقاط دیگر ایران در مرزهای غربی زیر سلطه دولت عثمانی درآمد (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۳۴).

در غیاب عباس‌قلی‌خان و نیروهای اردلان، خانه‌پاشا حکمران سلیمانیه و بابان در همکاری با حسن‌پاشا، به طرف کردستان لشکر کشید. در این میان، عباس‌قلی‌خان که توان نبرد در جدال بین افغانه و صفویان را نداشت با نیروهای خود به کردستان بازگشت؛ اما پیش از ورود به محل حکومت خود، در نبرد با نیروهای خانه‌پاشا بابان شکست خورد. خانه‌پاشا در تعقیب سپاه اردلان، از سرحد کرکوک تا نزدیکی همدان را به تصرف خود درآورد. این‌گونه، حکومت کردستان اردلان به کردستان بابان منضم شد و حکومت رسمی خانه‌پاشا در کردستان، در حکم نماینده ترک‌های عثمانی، در سال ۱۱۳۲ ق/ ۱۷۲۰ م آغاز شد (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۳۴ و ۱۳۵؛ بابانی، ۱۳۷۷: ۱۲۳؛ مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۴۵۳/۳).

به علت اختلال امر سلطنت صفویه و آشفتگی دولت ایران و تسلط و اقتدار افغانه، کسی به دفع خانه‌پاشا موفق نشد و او با اختیار و اقتدار کامل در کردستان ایران به امر حکومت مشغول شد (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۳۵). دوران حکومت بابان‌ها بر کردستان را منابع با اختلاف بین هفت تا ده سال ذکر کرده‌اند^{۳۵} (اردلان، ۲۰۰۵: ۹۶؛ وقایع‌نگار، ۱۳۸۱: ۱۰۳). از مجموع این دوران، خانه‌پاشا به مدت چهار سال، یعنی ۱۱۳۲ تا ۱۱۳۶ ق/ ۱۷۲۰ تا ۱۷۲۴ م، در حکم حاکم بلامنازع در سنندج حضور داشت (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۳۶؛ مردوخ، ۱۳۷۹: ۳۴۴).

بر قلمرو اردلان برسند. به‌ویژه اینکه دولت مرکزی صفوی این زمان بیش از هر زمان دیگری در انحطاط درونی و مشکلات داخلی خود دست‌وپا می‌زد و در برابر آنها توان انجام اقدامی مؤثر را نداشت.

حضور نیروی اعزامی خانه‌پاشا نفاق در میان دشمنان والی را باعث شد. عده‌ای همچنان به نبرد با علی‌قلی‌خان مصمم بودند و عده‌ای پیش از هر مقابله، پیشنهاد مصالحه دادند. شاید مهم‌ترین علت گروه دوم افزایش اقتدار نظامی والی با حضور رستم‌بیگ جاف و سپاهیانش بود. اندیشه شکست از نیروهای والی و حامیان او تسلط دوباره علی‌قلی‌خان را این بار زیر حمایت بابان‌ها، در ذهن این گروه تقویت می‌کرد. بنابراین آنها بر آن شدند پیش از هر تقابلی، با تحریک «جمعی از مسلمین» به میانه‌داری، مانع نبرد شوند. پس از بازگشت رستم‌بیگ جاف و سپاه اعزامی بابان‌ها، مردم سنندج که کمر به عزل علی‌قلی‌خان بسته بودند در سال ۱۱۳۰ ق/ ۱۷۱۸ م، برای طرح درخواست عزل او، هیئتی به دربار صفوی روانه کردند و شاه سلطان حسین را به عزل او از حکومت کردستان مجاب کردند (قاضی، ۱۳۸۷: ۴۱).

حکومت خاندان بابان (خانه‌پاشا) بر کردستان اردلان

با عزل علی‌قلی‌خان، شاه سلطان حسین صفوی عباس‌قلی‌خان اردلان را به حکومت کردستان برگزید (اردلان، ۲۰۳۶: ۳۹؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۳۰). بازگشت نیروهای بابان به کردستان و ارائه گزارشی از وضعیت داخلی سنندج و ضعف دولت مرکزی، خانه‌پاشا را به اندیشه تسلط بر قلمرو اردلان ترغیب کرد؛ به‌ویژه که پیش از آن از تلاش‌های خود و مقاصد به‌ظاهر خیرخواهانه‌اش، نصیبی نبرده بود. با شروع ناآرامی‌های ایران، به دستور دربار مرکزی،

خانه‌پاشا در پی این دستاورد نظامی ابتدای جلوس خود، ملاعبدالکریم قاضی القضاة شهر سنندج را به منظور اعلام مژده تسخیر ولایات ایران، به عثمانی نزد سلطان احمد سوم فرستاد (اردلان، ۲۰۰۵: ۹۴). گویا او از این مأموریت اهدافی دیگر نیز داشت: نخست تلاش بابان‌ها برای برقراری روابط بدون واسطه با باب‌عالی؛ دوم درخواست کمک‌هزینه از دولت عثمانی برای ساخت مسجد و مدارس دینی در سنندج. ملاعبدالکریم قاضی افزون‌بر دریافت مبلغی برای این امر، خود نیز «مشمول نوازشات سلطانی و (به دریافت) انعام زیاد و خلعت و اعطاء کرک سمور و سی دست خلعت برای اتباع ... و فرمان قاضی‌گری» مفتخر شد. قاضی رفتن ملاعبدالکریم به استانبول را به درخواست خانه‌پاشا ندانسته و آن را حرکتی خودجوش به منزله اعتراض به تسلط بابان‌ها بر کردستان دانسته است (قاضی، ۱۳۸۷: ۴۳). امکان ندارد تجدید فرمان قضاوت کردستان اردلان برای ملاعبدالکریم و نیز اهدای عطایا و خلعت‌های فراوان به او و همراهانش دستاوردهای سفری غیررسمی به دربار سلطان عثمانی باشد.

منابع محلی از دوران حکومت خانه‌پاشا به‌نیکوی یاد کرده و او را مردی تیزهوش و کارآمد و دارای عدل و انصاف دانسته‌اند که برای کسب رضایت مردم کردستان تلاش فراوانی کرد و مردم در زمان حکومت او آسایش و آرامش چشمگیری داشتند. او به آبادانی و عمران شهر علاقه نشان داد. ساخت مسجدی با دو مناره بلند و احداث مدرسه‌ای در سنندج از یادگارهای دوره حکومت او بر کردستان اردلان بود. این آثار بیش از یک سده در سنندج برپا ماند؛ سرانجام در دوره قاجار و مقارن حکومت امان‌الله‌خان بزرگ اردلان (حک: ۱۲۱۴ تا ۱۲۴۰ ق/ ۱۸۰۰ تا ۱۸۲۴ م)

به بهانه اینکه نمادی از عناصر فرهنگ بیگانه است تخریب شد (وقایع‌نگار، ۱۳۸۱: ۱۰۴؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۳۵ تا ۱۳۶).

خانه‌پاشا پس از چهار سال امارت بر کردستان اردلان، در سال ۱۱۳۶ ق/ ۱۷۲۴ م، فرزند خود علی‌خان را به جانشینی در سنندج تعیین کرد و خود به کردستان بابان بازگشت (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۳۶). خانه‌پاشا همچون اسلاف خود، در اندیشه‌رهایی از سلطه باب‌عالی بود؛ بنابراین در سال ۱۱۳۹ ق/ ۱۷۲۷ م، در نبرد میان افغانه با عثمانی جانب افغان‌ها را گرفت. در پی این همکاری، بار دیگر روابط حکومت محلی بابان با دولت مرکزی عثمانی به تیرگی گرایید. او از ترس تسلط احمدپاشا، حاکم بغداد، برای حفظ حکومت خویش به کردستان بابان بازگشت (زکی‌بیگ، ۱۳۸۱: ۲۶۵؛ مک‌داول، ۱۳۸۰: ۸۷).

علی‌خان با وجود سن کم و نداشتن تجربه کافی، شش سال اداره کردستان را برعهده داشت. او را از حکام دانش‌دوست بابان دانسته‌اند که دربارش محل رفت‌وآمد علما، شعرا و فضیلابی زمانه‌اش بود. او افزون‌بر ادبیات و شعر، به سایر دانش‌ها نیز تمایل نشان داده است. علی‌خان از شاگردان شیخ‌احمد مردوخی بود و در زمان امارت خود از او علم ریاضی می‌آموخت (بابانی، ۱۳۷۷: ۵۰، ۱۲۳؛ مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۳/۴۵۴).

واکنش مردم کردستان در برابر سلطه بابان‌ها بر کردستان

وقتی خانه‌پاشا به قصد تسخیر کردستان از بابان حرکت کرد و به سرحد میروان رسید کسی از ورود سپاه او جلوگیری نکرد؛ حتی جمع کثیری از مردم میروان و اورامان و روستاهای میان راه از حاکم خود روگردان شدند و به خانه‌پاشا پیوستند. این همراهی

موجب شد عزم او تقویت شود؛ پس بی‌باکانه به سنندج نزدیک شد. آغاز ورود خانه‌پاشا بابان را به سنندج نیز چنین توصیف کرده‌اند که: «اعزه و اعیان سنندج» با مشاهده این اوضاع برای حفظ جان و مال خود از او اطاعت کردند و با استقبال، او را به شهر پذیرفتند (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۳۵). در دیگر منابع محلی، هیچ گزارشی از کوچک‌ترین مقاومت مردمی در برابر ورود پاشای بابان به سنندج بازتاب نیافته است. این امکان وجود ندارد که میل و رغبت درونی اهالی سنندج به پذیرش حاکمیت بابان از چند عامل زیر ناشی باشد:

۱. آشفتگی ایران مرکزی توسط افغانه و اشغال نظامی نواحی شمالی توسط روسیه و نواحی غربی و شمال‌غربی از سوی عثمانی؛ کم‌ترین پیامد حضور نیروهای عثمانی و روسیه در مناطق یادشده تخریب، ویرانی، بیماری، قحطی و مصائبی دیگر است. تجربه‌های اهالی سنندج در مواقع جنگ و بحران در طول زمان‌های پیش به آنها آموخته بود بیشترین صدمه حضور اشغالگران برای توده مردم است. سلطه خانه‌پاشا کردستان را از تجاوز و دستبرد ترکان عثمانی و دیگر مدعیان و عواقب ناشی از آن درامان می‌گذاشت.

۲. نبود پادشاهی مقتدر برای سامان‌دادن به اوضاع ایران؛ در وضعیتی که دولت صفویه خود در سرآشویی زوال و سقوط دست‌وپا می‌زد، اهالی اردلان به ارسال کمک دولت مرکزی هیچ امیدی نداشتند تا به واسطه آن به مقاومت در محل دست زنند.

۳. ضعف و فتور درونی خاندان اردلان؛ این زمان خاندان اردلان برای جلوگیری از تجاوز بابان‌ها هیچ تلاشی نکردند. از اعضای خاندان اردلان نامی به چشم نمی‌خورد که با ساماندهی نیروهای نظامی ایالت در برابر بابان‌ها، برای حکومت موروثی خود مقاومتی انجام داده باشند.

۴. اشتراک مذهبی و زبانی بابان‌ها با مردم کردستان؛ تمایلات مذهبی خانه‌پاشا بابان یکی از علت‌های مهمی بود که مردم کردستان را به نرمش در برابر بابان‌ها و پذیرش حاکمیت آنها واداشت. اطاعت از حاکمی که همانند آنها پیرو اهل سنت و جماعت بود و ریشه‌ای قومی و زبانی داشت پذیرفتنی‌تر می‌نمود. به‌ویژه اینکه اهالی کردستان اردلان در طول دوره‌های مختلف، به علت این اشتراک‌ها، همواره در زمینه‌های متعدد با مردم کردستان بابان مراددهایی داشتند و در اوضاع بحرانی ایران و ناتوانی خاندان اردلان، این تغییر حاکمیت چندان پذیرفتنی به چشم نمی‌آمد.

بنابر علت‌های یادشده، مردم سنندج برای درامان‌ماندن ولایت کردستان اردلان، محافظت جان و مال خویش را در اطاعت از خانه‌پاشا می‌دانستند. مهم‌ترین پیامد حضور بابان‌ها در کردستان اردلان تأمین آرامش و امنیت در ایالت، مقارن با یکی از پرآشوب‌ترین دوره‌های تاریخ ایران، بود. رفتار بابان‌ها با مردم کردستان همرا با صلح بود. در تأیید این ادعا آنکه در طی یک دهه فرمانروایی دو تن از بابان‌ها بر کردستان اردلان، در منابع محلی کردستان گزارشی مبنی بر شورش محلی و حتی اعتراضی از عملکرد آنها نیامده است.

سقوط حکومت علی‌خان بابان در سنندج

مصادف با حکومت علی‌خان در کردستان اردلان، نادر افشار سردار پرآوازه صفوی، در تلاش برای اعاده تاج و تخت صفویان، مأموریت بیرون‌راندن عثمانی‌ها از غرب و روس‌ها از شمال ایران را برعهده گرفت. نادر مقارن حکومت بابان‌ها بر کردستان، در مناطق غربی ظاهر شد (نک: مروی، ۱۳۷۴: ۱/۱۳۳ تا ۱۵۰). عثمانی‌ها برای حفظ نواحی اشغالی،

بر بلوک اسفندآباد که در دوازده فرسخی مشرق شهر سنندج و متصل به خاک همدان بود، گروس (بیجار کنونی) و خمسه (زنجان) حکومت می‌کرد؛ تا اینکه با حضور نادر در سنندج، از اسفندآباد فراخوانده شد و به حکومت کردستان اردلان برگزیده شد (اردلان، ۲۵۳۶: ۴۱؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۳۶ تا ۱۳۸).

نادر پس از سامان‌دادن به اوضاع نواحی غربی روانه خراسان شد. در آن سوی مرزها در کردستان بابان نیز، با وجود تلاشی که علی‌خان برای به دست گرفتن قدرت در بابان کرد، موفق نشد در برابر مدعیان قدرت کاری از پیش ببرد و خالدپاشا، برادر خانه‌پاشا، حکومت بابان را به دست گرفت. خالدپاشا کمی پس از استقرار حکومت خویش، با استفاده از غیبت نادر در غرب از یک سو و ناتوانی و ضعف سبحان‌وردی‌خان از سوی دیگر، به سنندج حمله کرد (قاضی، ۱۳۸۷: ۴۵). سبحان‌وردی‌خان که توان مقابله با نیروهای بابان را نداشت چندان مقاومت نکرد و با جمعی از بزرگان سنندج به نزد نادر شتافت و کردستان اردلان بار دیگر زیر سیطره بابان‌ها رفت. در این دوره، حکومت بابان‌ها هشت ماه به طول انجامید (اردلان، ۲۵۳۶: ۴۱).

مروری در گزارش لشکرکشی سلطان محمود عثمانی به ایران در زمان نادر از همراهی احمدخان، فرزند سبحان‌وردی‌خان، با سرعسکر عثمانی خبر داده که سرانجام در این درگیری کشته شده است. او با روگردانی از نادر به عثمانی پیوست (مروی، ۱۳۷۴: ۱۰۶۳/۳ تا ۱۰۷۰). او که در سال ۱۱۵۵/ق ۱۷۴۲م حاکم اردلان بود، به‌علت بروز قحطی، گندم انبار شاهی را میان مردم تقسیم کرد و سپس از ترس نادر به عثمانی گریخت (اردلان، ۲۵۳۶: ۴۱ تا ۴۷).

در ایام پادشاهی نادر، ۱۱۴۸ تا ۱۱۶۰/ق ۱۷۳۶ تا ۱۷۴۷م، منابع از برخورد

سپاهی حدود سی‌هزار نفر به سرکردگی تیمورپاشا حاکم وان و خانه‌پاشا بابان برای مقابله با نادر فرستادند. این سپاه تا نزدیکی ملایر پیش راند و پس از چندین برخورد، در اندک زمانی متحمل شکست شد (مروی، ۱۳۷۴: ۱/۱۳۳ تا ۱۴۰؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۲/۱۰۲۶).

هم‌زمان با انتشار اخبار شکست عثمانی‌ها در برابر نادر، در کردستان اردلان نیز نیروهای بابان سنندج را ترک کردند (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۱۹ تا ۱۲۲). برخی مرگ خانه‌پاشا بابان را علت ترک سنندج از سوی نیروهای بابان می‌دانند؛ بدون اینکه به زمان وقوع این حادثه و چگونگی آن اشاره کنند (بابانی، ۱۳۷۷: ۵۰). منابع دیگر از سرگذشت خانه‌پاشا پس از حضور در میدان جنگ با نادر خبری نمی‌دهند. از این رو، این احتمال وجود دارد که او از قربانیان این نبرد بوده باشد. با مرگ خانه‌پاشا، علی‌خان از ترس مداخله نایب‌السلطنه بغداد در امور داخلی حکومت بابان و به‌مخاطره‌افتادن مقام جانشینی‌اش از یک سو و نیز ناتوانی در ایستادگی برابر سپاه نادر از سوی دیگر، بدون کوچک‌ترین مقاومتی، به کردستان بابان بازگشت (وقایع‌نگار، ۱۳۸۱: ۱۰۴).

تحرکات بابان‌ها در کردستان اردلان در زمان نادر

افشار

نادر افشار که پیرو سیاست ابقای حکام محلی در نقاط متصرفی بود با ورود به سنندج حکومت خاندان اردلان را بار دیگر احیا کرد. در دوران امارت بابان‌ها بر کردستان، برخی از اعضای خاندان اردلان منزوی و پراکنده شدند و برخی همچون سبحان‌وردی‌خان را عثمانی‌ها به حکومت نواحی تابع سنندج رساندند. در سراسر دوران امارت بابان‌ها، سبحان‌وردی‌خان در حکم دست‌نشانده دولت عثمانی با لقب سبحان‌پاشا

نظامی جدی میان بابان و اردلان سخنی نگفته‌اند. حتی در یک جا ضمن گزارش حوادث سال ۱۱۵۵ و ۱۱۵۶ ق/ ۱۷۴۲ و ۱۷۴۳ م آمده است در جریان پیشروی‌های نادر افشار به سمت بغداد، پس از فتح حله، سامرا، نجف، کربلای معلی و توابع بغداد (هدایت، ۱۳۷۳: ۲۵۶)، «خالدپاشا حاکم بابان و شهرزور و سلیم‌بیک بنی‌عم خالدپاشا به اتفاق عظمای و رؤسای اکراد وارد دربار خلافت‌مدار گشته، به خطاب خانی و ایالت آن ولایت سربلندی یافتند و تمامی آن مرزوبوم و کردستانات روم به حوزه اطاعت درآمدند» (استرآبادی، ۱۳۸۱: ۳۸۴).

در اواخر دوره نادر و در پی مرگ خالدپاشا، سلیمان‌پاشا و سلیم‌پاشا بابان مدعی جانشینی او بودند. سلیم‌پاشا بابان که موفق نشد کاری از پیش ببرد به نادرشاه پناه آورد تا شاید با حمایت نادر به حکومت بابان دست یابد (استرآبادی، ۱۳۸۱: ۴۰۹؛ مروی، ۱۳۷۴: ۱۰۶۷/۳؛ مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۴۵۴/۳). نادر حضور سلیم‌پاشا را در لشکر خود فرصتی می‌دانست که به واسطه آن امکان دخالت در امور بابان برای او فراهم می‌شود.

تا نیمه نخست سده هیجدهم میلادی، بابان‌ها در شمار مهم‌ترین رؤسای محلی وفادار به دولت عثمانی بودند؛ اما باب‌عالی که این زمان سلطه خود را بر بخش وسیعی از کردستان عراق و ایران گسترش داده بود، برای حفظ نفوذ خود در مناطق دور از استانبول، تغییر رویه داد و درصدد کاهش قدرت امرای محلی برآمد. پاشایان بابان که به نایب‌السلطنه عراق در بغداد وابسته بودند (نیکیتین، ۱۳۶۶: ۲۲۵) خواه‌ناخواه از ضعف او در برابر دربار عثمانی و تأثیر آن بر سرنوشت خود می‌هراسیدند؛ بنابراین سلیم‌پاشا، حاکم بابان، مقارن تأسیس سلسله افشاریه و شنیدن آوازه اقتدار نادرشاه، درصدد جلب حمایت نیرویی برای

تداوم حیات سیاسی حکومت موروثی بابان برآمد (مک‌داول، ۱۳۸۰: ۸۷؛ بهرامی و مظفری، ۱۳۸۹: ۵). به این ترتیب، از این زمان راه نفوذ و دخالت حکومت‌های مرکزی ایران در امور بابان باز شد. از زمان نادرشاه، حکمرانان سلیمانی و شهرزور به حکم پاشای بغداد که در منابع از این پاشایان با نام وزیر یاد می‌شود، اما با موافقت ایران تعیین می‌شد. هرچند گاه بر سر اینکه چه کسی حکمران بابان باشد و کدام ایل تابع عثمانی و کدام تابع ایران باشد، بین دو کشور اختلاف رخ می‌داد (پیرنیا و اقبال، ۱۳۸۰: ۷۸۸؛ علی‌صوفی و امین‌پور، ۱۳۹۲: ۳۴).

سلیم‌پاشا نزد نادر احترام بسیاری یافت؛ تاجایی‌که با وساطت او، در سال ۱۱۵۸ ق/ ۱۷۴۵ م حسنعلی‌خان اردلان، از بنی‌اعمام سبجان‌وردی‌خان، بر حکومت کردستان اردلان دست یافت؛ اما حکومت او یک سال بیشتر نپایید و نادر پیش از آنکه موفق شود برای سلیم‌پاشا کاری انجام دهد، کشته شد (اردلان، ۲۰۰۵: ۱۰۷ تا ۱۱۲).

مداخله نافرجام خاندان اردلان در حکومت بابان

پس از مرگ نادرشاه افشار، حسنعلی‌خان اردلان در سال ۱۱۶۳ ق/ ۱۷۵۰ م موفق شد دوباره به حکومت کردستان دست یابد. این دوره از حیات حکومت او، در تاریخ حکومت کردستان اردلان دوره‌ای پرحادثه است. سلیم‌پاشا که از حضور در ایران بهره‌ای نیافته بود به کردستان بابان بازگشت و با جلب نظر نایب‌السلطنه بغداد، سلیمان‌پاشا را خلع کرد و خود به امارت بابان دست یافت. سلیمان‌پاشا به حسنعلی‌خان اردلان پناه برد و خواهان دخالت نظامی او برای بازپس‌گیری قدرتش شد. این اقدام باعث اعتراض سلیم‌پاشا شد و او ضمن ارسال سفیری، الطاف پیشین خود را در حق حسنعلی‌خان گوشزد

کرد و از او خواست در امور بابان و اختلافش با سلیمان‌پاشا مداخله نکند. حسنعلی‌خان به نامه او توجهی نکرد و حمایت از سلیمان‌پاشا را وظیفه خود خواند (مردوخ، ۱۳۷۹: ۳۵۰).

پاشای بابان برای حفظ حکومت خویش، از تمایل والی اردلان به مداخله در امور بابان گزارشی نزد نایب‌السلطنه بغداد فرستاد و از او یاری خواست. نایب‌السلطنه بغداد با اعزام سفیری، از حسنعلی‌خان اردلان خواست تا در امور داخلی بابان دخالت نکند؛ زیرا «ولایت بابان در تصرف آل عثمان است و عزل و نصب حکام پاشایان ایشان، حواله به رأی و رضای امنای دولت سلطانی و وزرای خلافت عثمانی خواهد بود». او بر دوستی ایران و عثمانی در این زمان تأکید کرد و خواهان دست‌کشیدن از پشتیبانی سلیمان‌پاشا شد که مغضوب خلافت عثمانی بود (اردلان، ۲۰۰۵: ۱۱۷). اعزام مکرر سفرای عثمانی و نصیحت‌های بزرگان و اعیان اردلان منجر به آن نشد که حسنعلی‌خان دست از حمایت بردارد.

بر سر این جریان، در میان مشاوران و نزدیکان والی اردلان دودستگی ایجاد شد و بیشترین پیشنهادها این بود که والی اردلان از مداخله در امور بابان دست بردارد؛ اما این نصیحت‌ها کارگر نشد و آتش جنگ میان کردستان اردلان و کردستان بابان بار دیگر شعله‌ور شد. فرمان باب‌عالی در حمایت نظامی از سلیم‌پاشا به حکام موصل، کوی و حریر ارسال شد و به این شکل سپاهی بیش از بیست‌هزار نفر برای نبرد با حسنعلی‌خان اردلان فراهم شد. در میانه اقدامات بابان‌ها برای حمله به سنندج، اختلافات داخلی در سنندج نیز در حال شدت گرفتن بود. برخی از دشمنان خاندان اردلان مانند ابراهیم‌بیک و کیل، از اعضای خاندان و کیلی، مدام سلیم‌پاشا را تحریک می‌کردند. خاندان و کیلی پس از اردلان‌ها بیشترین قدرت را در

کردستان در اختیار داشتند. در این زمان، اختلافات خاندان و کیلی و اردلان تاحدی افزایش یافت^{۳۶} که هنگام ورود نیروهای بابان، ابراهیم‌بیک و هم‌دستانش به اردوی سلیم‌پاشا پیوستند. با وجود این، سلیم‌پاشا تا آخرین لحظه در اندیشه مصالحه بود و پیش از حرکت، فرزند خود فرهادخان را برای صلح نزد والی اردلان فرستاد. غرور و خودخواهی حسنعلی‌خان بار دیگر کردستان را جولانگاه تاخت‌وتاز نیروهای بابان و متحدانش کرد (مردوخ، ۱۳۷۹: ۳۵۰ و ۳۵۱).

در رمضان المبارک ۱۱۶۳/۱۷۵۰م، در نتیجه نبردی سهمگین که میان نیروهای بابان و اردلان روی داد، سپاه اردلان شکست سختی خورد. سلیمان‌پاشا با طرفداران خود از میدان مبارزه گریخت و سلیم‌پاشا در تعقیب سپاه والی اردلان پیروزمندانه وارد سنندج شد. سپاهیان بابان و همراهانشان به مدت سیزده روز شهر سنندج و اطراف و جوانب آن را غارت کردند. بسیاری از خانواده‌های اعیان و اشراف با خدم و حشم‌های خود به سلیمانیه، کوی و حریر فرستاده شدند. پس از یک سال اشغال نظامی سنندج، حسنعلی‌خان موفق شد به قدرت دست یابد (قاضی، ۱۳۸۷: ۵۶؛ مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۴۵۴/۳).

تحركات بابان‌ها در کردستان اردلان پس از سقوط

نادرشاه افشار

جانشینان نادرشاه افشار ناتوان‌تر از آن بودند که به اوضاع آشفته ایران سامان بخشند. خلاء قدرت به واسطه اختلافات داخلی خاندان افشار و نبود جانشینی لایق برای نادرشاه، منجر به آن شد که در هر گوشه و کناری مدعیان قدرت سری بجنبانند. در این میان کریم‌خان زند، آزادخان افغان، علیمرادخان بختیاری و محمدحسن‌خان قاجار بیش از همه برای رسیدن به تاج‌وتخت ایران تلاش می‌کردند. بسته به

شدت و ضعف رقبای مذکور، میان حکام ایالات و ولایات دسته‌بندی‌های سیاسی مختلف وجود داشت و هر ولایت یا ایالتی که در مسیر عبور لشکریان آنها قرار می‌گرفت از دستبرد و غارت درامان نمی‌ماند. کردستان اردلان یکی از ولایاتی بود که در این دوران بیشتر از نقاط هم‌جوار خود آسیب دید.

حسنعلی‌خان، والی متواری اردلان، در نخستین رقابت‌های سیاسی خان زند با رقبای خود به دشمنی با زندیه و اتحاد با دشمنانش برخاست. در روزهایی که او هنوز از زیر بار شکست سنگین بابان‌ها قد راست نکرده بود، خبر حمله کریم‌خان زند به سوی کردستان منتشر شد. منابع، تحرکات ابراهیم‌بیگ وکیل را علت تهاجم نیروهای زند به کردستان اردلان ذکر کرده‌اند (مردوخ، ۱۳۷۹: ۳۵۱).

سلیمان‌پاشا بابان که در برابر سلیم‌پاشا قدرت خود را از دست داده بود به لشکر کریم‌خان پیوست و با دریافت «نوشته‌جات» حسنعلی‌خان در تلاش بود با میان‌داری، حمله خان زند را به قلمرو متحدش مانع شود. نه وساطت سلیمان‌پاشا بابان و نه دیگر فرستادگان حسنعلی‌خان اردلان بر رأی خان زند تأثیری نگذاشت و او به تقاص اتحاد و دوستی حسنعلی‌خان با دشمنانش و در پی تحریکات ابراهیم‌بیگ وکیل، از آشفتگی اوضاع کردستان اردلان بهره برد و به سنندج حمله کرد (قاضی، ۱۳۸۷: ۵۷). در این تهاجم که در سال ۱۱۶۴ ق/ ۱۷۵۱ م به وقوع پیوست، هر آنچه از غارت و ویرانی بابان‌ها درامان مانده بود ویران شد و کردستان با خاک یکسان شد (گلستانه، ۱۳۹۱: ۱۷۹؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۴۵).

حسنعلی‌خان پس از خروج نیروهای خان زند، از ترس جان خود و به‌منظور جلب حمایت آزادخان، به آذربایجان رفت و به او اظهار اطاعت کرد (اردلان، ۲۰۰۵: ۱۲۴؛ پری، ۱۳۸۲: ۲۶۸). برای حکومت

حسنعلی‌خان دوران آرامش چندان به طول نینجامید و بار دیگر، تحولات داخلی کردستان بابان بر حکومت او تأثیر گذاشت. با وجود خدمات متعدد سلیم‌پاشا بابان به نایب‌السلطنه بغداد، روابط آنها به هم خورد و با تغییر رأی حکمران بغداد، سلیمان‌پاشا که مدت‌ها پس از سرگردانی به آغوش دولت عثمانی بازگشته بود، بخشوده شد و موفق شد با جلب نظر حکمران بغداد به حکومت کردستان بابان بازگردد (قاضی، ۱۳۸۷: ۵۸).

سلیم‌پاشا که مبعوض وزیر بغداد بود برای دادخواهی این امر به ایران آشفته پناه برد و از میان رقبای مدعی تاج و تخت ایران به آزادخان پیوست. او پس از مدتی کوشش، با تقدیم پیشکش و عطایای فاخر، موفق شد حکومت کردستان اردلان را از آزادخان افغان برای خود بگیرد (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۴۶).

امارت سلیم‌پاشا بابان بر کردستان اردلان

حکومت سلیم‌پاشا بابان بر کردستان اردلان در حالی آغاز شد که زیر پرچم بنی‌بابان، دو کردستان اردلان و بابان اداره می‌شدند. تفاوت این دوره از سلطه خاندان بابان در اداره قلمروهای یادشده، به خصوصت داخلی آنان بازمی‌گردد. این دشمنی باعث شد حکومت بابان‌ها بر کردستان بابان و اردلان به‌صورت یکپارچه نباشد و آنها در تقابل با هم قرار داشتند. سلیمان‌پاشا در سایه حمایت ترکان عثمانی و سلیم‌پاشا در سایه اوضاع آشفته ایران حکومت می‌کردند. اختلاف و ستیزه این دو تن سرانجام موجب شد که بابان‌ها کردستان اردلان را از دست دهند.

سلیم‌پاشا که از تسلط دوباره حسنعلی‌خان و تلاش او برای اعاده حکومت موروثی خود هراس

تداوم تحرکات بابان‌ها در کردستان اردلان مقارن دوره زندگی

با کشته شدن محمدحسن خان قاجار، خسروخان اردلان بزرگ‌ترین حامی حکومتی خود را از دست داد. کریم‌خان با لقب وکیل‌الرعا یا در شیراز به تخت نشست. آزادخان افغان که این زمان در بغداد به سر می‌برد در اندیشه رقابت با خان زند، با اغوای جمعی از سرداران خود، از راه کردستان اردلان به آذربایجان رفت (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۴۹)؛ اما سر راه خود با تحریکات و حمایت مالی و نظامی سلیمان‌پاشا، حاکم مقتدر بابان، کردستان اردلان را دستخوش ناامنی کرد. گویا سلیمان‌پاشا بابان از این اقدام هدفی جز گرفتن انتقام قبایل کوچ‌نشین فرمانبردار خود نداشت. قبایلی که در بیلاق و قشلاق‌های خود در حریم کردستان اردلان، در کانون اذیت و آزار نیروهای والی اردلان بودند. گفتنی است برخی از طوایف کرد که از حدود بغداد تا حوالی اردلان بیلاق و قشلاق می‌کردند، به‌علت قرارگرفتن در سرحدات ایران و عثمانی، بیشتر اوقات بانی اختلاف بین دو دولت بودند و باعث اغتشاش و هرج‌ومرج می‌شدند؛ زیرا این طوایف از هیچ‌کدام از دو دولت اطاعت نمی‌کردند (مارکام، ۱۳۶۴: ۵۹ و ۶۰).

سلیمان‌پاشا بابان در طی دوران امارت خود، برخلاف اسلافش، موفق شده بود با بغداد و حکمران آن، یعنی سلیمان‌ابولیله، تاحدودی ارتباطی دوستانه برقرار کند. در نتیجه این روابط دوستانه، سلیمان‌پاشا متضمن خدماتی شده بود که او را از پرداخت مالیات معاف می‌کرد. با مرگ ابولیله و جانشینی علی‌پاشا در بغداد، دوستی میان حکمران بغداد و پاشای بابان به هم خورد و بر سر پرداخت خراج، در جنگی داخلی، سلیمان‌پاشا شکست خورد و به دربار کریم‌خان زند پناه برد (موسوی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۱۷۸؛ زکی‌بیگ، ۱۳۸۸: ۲۶۶/۲).

داشت تلاش کرد با تقدیم مبلغی به آزادخان افغان، حسنعلی‌خان را که نزد او به سر می‌برد، به چنگ آورد. در پی بازپس‌گیری حسنعلی‌خان، او پس از مدتی اسارت، به فرمان سلیم‌پاشا به قتل رسید. این اقدام به شورش داخلی در سنندج و اخراج سلیم‌پاشا از کردستان منجر شد (وقایع‌نگار، ۱۳۸۱: ۱۰۸؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۴۶ و ۱۴۷؛ پری، ۱۳۸۲: ۲۶۸).

سلیم‌پاشا که از بازگشت به دربار عثمانی ناامید بود و حکومت کردستان اردلان را نیز از دست داده بود، برای تسلط دوباره بر کردستان اردلان به تکاپو افتاد. او دربار آزادخان را پناهگاه خود کرد تا با جلب نظر او، دوباره به حکومت کردستان برسد. در این فاصله زمانی که دو سال طول کشید دو تن از اعضای خاندان اردلان، یعنی کریم‌خان و خسروخان که بعدها به خسروخان بزرگ شهرت یافت، به قدرت رسیدند. در سال ۱۱۶۶ق/۱۷۵۳م، تلاش‌های پاشای معزول بابان به بار نشست و از این زمان، حکومت کردستان اردلان به مدت چهار سال در دست او بود (اردلان، ۲۰۰۵: ۱۲۸).

سلیم‌پاشا در جایگاه حاکم بلامنازع کردستان اردلان به مدت چهار سال حکمرانی کرد؛ اما مدعیان حکومت او همچنان در پی اضمحلال امارتش بودند. سلیمان‌پاشا حکمران وقت بابان و رقیب دیرین او و خسروخان اردلان هر یک به محمدحسن خان قاجار، از مدعیان تاج و تخت ایران و دشمن آزادخان، متوسل شدند تا حکم امارت کردستان را برای خود بگیرند. سلیم‌پاشا نیز برای جلب نظر محمدحسن‌خان اقدامات مشابهی انجام داد؛ اما خان قاجار حکومت اردلان را حق خاندان اردلان می‌دانست و با حکم خویش، خسروخان بزرگ را به والی‌گری کردستان منصوب کرد (اردلان، ۲۰۰۵: ۱۲۸؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۴۸ تا ۱۵۳).

علی پاشا نیز برادر او احمدپاشا را که در نبرد نایب السلطنه با سلیمان پاشا برابر برادرش قرار گرفته بود به حکومت برگزید. کریم خان زند حضور سلیمان پاشا را مغتنم شمرد؛ چون حمایت از او را راهی برای نفوذ در امور کردستان بابان می دانست. او پیشتر هم از خاندان اردلان دل خوشی نداشت؛ به ویژه اینکه والی اردلان پیش از این با حکم محمدحسن خان قاجار، دشمن و رقیب دیرین کریم خان، به قدرت رسیده بود. بنابراین درخواست حکومت کردستان اردلان را از سلیمان پاشا پذیرفت و خسروخان اردلان را عزل کرد (وقایع نگار، ۱۳۸۱: ۱۱۱؛ سندجی، ۱۳۷۵: ۱۵۲؛ مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۴/۵۵۵).

از برنامه های مهم سلیمان پاشا پس از به حکومت رسیدن در سندج، بازپس گیری قلمرو کردستان بابان از برادرش احمدپاشا و متحدش، یعنی نایب السلطنه بغداد، بود؛ اما چندین زدو خورد میان او و نیروهای بغداد نتیجه ای دربرنداشت (مردوخ، ۱۳۷۹: ۳۵۷). مدتی نگذشت که علی پاشا، حاکم بغداد، در شورش داخلی به قتل رسید و عمرآقا (پاشا) جانشین او شد. سلیمان پاشا در حکم حامی عمرآقا در برابر رقبای موفق شد با جلب نظر او حکومت از دست رفته خود را در کردستان بابان بازیابد و قلمرو خود را تا زهاب و رانیه (در سلیمانیه) و کفری گسترش دهد. به این ترتیب، کردستان بابان و اردلان را زیر سیطره خود کشاند (زکی بیگ، ۱۳۸۱: ۲۶۶؛ مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۳/۵۵۵).

حکومت سلیمان پاشا در مقام حکمران بابان و اردلان را منابع با اختلاف بین یک تا دو سال ذکر کرده اند. او سرانجام در توطئه ای داخلی در سال ۱۱۷۸ ق/ ۱۷۶۵ م به قتل رسید (نک: سندجی، ۱۳۷۵: ۱۵۳). در پی این واقعه، کریم خان زند از حمایت

جانشینان سلیمان پاشا بابان دست نکشید و پسر او علی خان را که از مدت ها پیش به رسم گروگان در شیراز به سر می برد به حکومت کردستان اردلان منصوب کرد. حکومت علی خان در کردستان اردلان تا سال ۱۱۸۰ ق/ ۱۷۶۶ م به طول انجامید. نارضایتی مردم از حکومت او از یک سو و تحولات داخلی شهرزور از سوی دیگر، مجال حضور بیشتر را از او گرفت و با حمایت مردم کردستان اردلان، کریم خان زند بار دیگر حکومت را به خسروخان بزرگ سپرد (وقایع نگار، ۱۳۸۱: ۱۱۱؛ اردلان، ۲۵۳۶: ۶۳؛ پری، ۱۳۸۲: ۲۶۹ و ۲۷۰).

سیاست حمایتی زنده از بابانها

در زمانی که علی خان در سندج جانشین پدر بود در شهرزور نیز محمدپاشا، عموی او، وارث حکومت سلیمان پاشا بابان شد (نک: مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۳/۵۵۶). دوران حکومت محمدپاشا را یکی از دوره های نابسامانی حکومت خاندان بابان دانسته اند. اختلافات داخلی برادران محمدپاشا بر سر قدرت و رقابت های ایران و عثمانی بر سر گسترش نفوذ در کردستان بابان از عوامل مهم تشدیدکننده این ناآرامی ها بود. در میان رقبای قدرت، پیرو سیاستی قدیمی، هریک در اندیشه یافتن پشتوانه ای برای حکومت خود بودند. محمدپاشا حمایت کریم خان زند را برای حفظ حکومت خود در برابر توطئه های عمرآقا به مصلحت می دانست؛ پس به خان زند اظهار اطاعت کرد (موسوی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۱۷۸).

این زمان به علت سرگرمی امپراتوری در جبهه اروپا، کنترل باب عالی بر سرزمین های شرقی به شدت سست شده بود. با وجود اقتداری که خاندان بابان داشتند نیروی خود را در راه اختلافات داخلی به تحلیل بردند. در حالی که می توانستند با کنار گذاشتن

اختلافات و با تضعیف حکومت بغداد، دامنه حکومت خود را بیش از هر زمانی گسترش دهند و به استقلال حکومت خویش تحقق بخشند. جلوس محمدپاشا بابان در شهرزور و اظهاراطاعت او از کریم‌خان زند، به مذاق عمرآقا چندان خوش نیامد و او در میان رقبای قدرت محمدپاشا از یکی از برادران او، یعنی احمدپاشا، حمایت کرد. عمرپاشا با اعزام نیرویی از بغداد تلاش کرد برادران محمدپاشا، یعنی محمود را در کوی و احمد را در قره‌چولان مستقر کند و محمد را از آنجا براند. در نبردی که میان محمدپاشا و عمرآقا رخ داد، محمدپاشا شکست خورد و از کریم‌خان زند درخواست کمک نظامی کرد (قاضی، ۱۳۸۷: ۶۲ و ۶۳؛ غفاری، ۱۳۶۹: ۱۷۶ تا ۱۷۸؛ موسوی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۱۷۸ تا ۱۸۲).

کریم‌خان سپاهی به فرماندهی علی‌مرادخان زند از راه کردستان اردلان روانه بغداد کرد. در نخستین حمله این سپاه علیه سپاه والی بغداد، پیروزی نصیب لشکریان زندیه شد؛ اما در نهایت، علی‌مرادخان زند شکست خورد و به اسارت نیروهای والی بغداد درآمد. علی‌مرادخان دوماه پس از اسارت آزاد شد؛ اما کریم‌خان این شکست را توهینی بر خود می‌دانست. برای انتقام این شکست و عزل محمدپاشا از حکومت شهرزور، علت‌های دیگری همچون مداخله‌های عمرپاشا در مسئله حکام بابان، موضوع زوار ایرانی و گرفتن مالیات از آنها، دست‌درازی به اموال جان‌باختگان ایرانی در طاعون سال ۱۱۸۶ق/۱۷۷۲م در عتبات و از همه مهم‌تر اندیشه تسلط بر بصره به علت اهمیت سیاسی و اقتصادی آن تکمیل‌کننده بود. در سال ۱۱۸۸ق/۱۷۷۴م ایران سه سپاه از راه کردستان، زهاب (در کرمانشاه) و همدان به سوی عثمانی فرستاد و این سپاهیان روانه عراق شدند (موسوی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۱۷۸ و ۱۷۹).

لشکری نیز به فرماندهی صادق‌خان به سوی بصره روانه شد. لشکرکشی برای انتصاب مجدد محمدپاشا با موفقیت خاتمه یافت و فتح بصره تا سال ۱۱۹۰ق/۱۷۷۶م به درازا کشید. به گزارش منابع محلی، دربار زندیه در حمایت از محمدپاشا در حکم دست‌نشانده خود در ملک بابان، تا سال ۱۱۹۱ق/۱۷۷۷م به چندین لشکرکشی دیگر مجبور شد. نیروهای زند در زهاب عملیات موفق را علیه عبدالله‌پاشا، رئیس طایفه باجلان زهاب، انجام داد و غنائمی به دست آورد (غفاری، ۱۳۶۹: ۱۷۹ و ۱۸۰؛ گلستانه، ۱۳۴۴: ۳۳۷ و ۳۳۸؛ موسوی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۱۷۹).

سران زند و محمدخان فیلی در نقاط دیگری به مرزهای عثمانی هجوم بردند. اعتبار قوای زند اعاده شد، طایفه باجلان مرعوب شد، زهاب به ایران ملحق شد، احمدپاشا به کرکوک گریخت و عمرپاشا چنان ترسیده بود که دیگر قادر نبود محمدپاشا را از قره‌چولان به محل حکومتش بازگرداند (پری، ۱۳۸۲: ۲۷۳). سرگرمی‌های عثمانی در نبرد با روس‌ها، به آنها مجال نمی‌داد تا از نفوذ ایران به بخشی از سرزمین‌های شرق امپراتوری عثمانی جلوگیری کنند.

روی‌گردانی محمدپاشا بابان از دولت زندیه

ضعف عملکرد عمرپاشا در بغداد به عزل او منجر شد. در میان جانشینان متعدد او، مقارن حاکمیت عبدالله‌پاشا (حک: ۱۱۹۰ تا ۱۱۹۲ق/۱۷۷۶ تا ۱۷۷۸م)، در روابط محمدپاشا با دولت مرکزی ایران تغییر جهتی پیدا شد. به دنبال رخداد‌های داخلی کرکوک، محمدپاشا با برادرش احمدپاشا صلح کرد. نقش حسن‌پاشا والی جدید کرکوک و حمایت مالی او در این تغییر رویه به طور کامل آشکار است. به‌ویژه مسئله اختلافات مذهبی بابان‌ها با ایرانیان برای تحریک او دستاویز شد تا مرجعیت سلطان عثمانی را

به محمدپاشا گوشزد کنند (اردلان، ۱۳۸۷: ۱۶۶).

محمدپاشا با تحریک والی کرکوک، در راه تسخیر کردستان اردلان قدم گذاشت و در اوایل نبرد خود، بر والی اردلان شکست سنگینی تحمیل کرد. بلوکاتی همچون بانه و سقز به اشغال نظامی درآمد (اردلان، ۲۰۰۵: ۱۴۱؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۵۴). محمدپاشا پیروزی مهمی به دست آورد؛ اما بار دیگر اختلافات خانوادگی آنها مجال تداوم این پیروزی‌ها را نداد و احمدپاشا به کریم‌خان زند اعلام وفاداری کرد. امنای دولت زند در هر موقعیتی در پی حفظ نفوذ خود در کردستان بابان بودند. از دید آنان علت روی‌گردانی محمدپاشا هرچه بود او «از بخشش نعمت سپاسگزاری نصیبی نداشت» (غفاری، ۱۳۶۹: ۳۶۵) و باید تنبیه می‌شد. حمایت نظامی از احمدپاشا برای بازیابی قدرتش نخستین مرحله این تنبیه‌ها بود.

کریم‌خان زند پس از شنیدن اخبار این شکست‌ها، لشکری روانه کردستان اردلان کرد تا ضمن بیرون‌راندن نیروهای محمدپاشا از مناطق اشغالی، به کردستان بابان حمله کنند (غفاری، ۱۳۶۹: ۳۶۶ و ۳۶۷). آزادسازی مناطق اشغالی، فتح شهرزور، پیشروی تا حوالی کرکوک و نصب احمدپاشا در مقام دست‌نشانده دربار ایران در شهرزور، از مهم‌ترین دستاوردهای این لشکرکشی بود. عثمانی‌ها که از پیشروی‌های سپاه ایران هراسیده بودند، تقاضای صلح کردند (قاضی، ۱۳۸۷: ۶۶؛ غفاری، ۱۳۶۹: ۳۶۸).

به‌علت به توافق نرسیدن طرفین در این مذاکرات، بار دیگر لشکر زندیه از شهرزور تا کرکوک را غارت کرد و گروهی را به اسارت گرفت (مردوخ، ۱۳۷۹: ۳۶۰). این آخرین دخالت نظامی کریم‌خان زند در قلمرو کردستان بابان بود. احمدپاشا در حکم دست‌نشانده کریم‌خان، پس از کشمکش داخلی با برادرش محمدپاشا، در نهایت او را اسیر و نابینا کرد.

سیاست او در این دوره از حکمرانی‌اش جلب نظر ایران و نایب‌السلطنه بغداد توأمان بود. او سرانجام در سال ۱۱۹۲ ق/ ۱۷۷۸ م درگذشت و برادرش محمودپاشا (حک: ۱۱۹۲ تا ۱۱۹۷ ق/ ۱۷۷۸ تا ۱۷۸۳ م) جانشین او شد (زکی‌بیگ، ۱۳۸۱: ۲۶۶/۲؛ اردلان، ۱۳۸۷: ۱۷۵).

محمودپاشا در سرکوب شورش‌های بغداد به سلیمان‌پاشا، والی آن شهر، کمک کرد؛ اما با بغض او روبه‌رو شد. در نتیجه، با لشکرکشی والی بغداد به ولایت بابان او به خاک ایران گریخت و از علی‌مرادخان زند مدد خواست. خان زند او را به سمت حاکم ساوجبلاغ مکرری رساند و روانه آن دیار کرد؛ اما بوداق‌خان، حاکم آنجا، او را نپذیرفت و در نبردی که رخ داد محمودپاشا در سال ۱۱۹۸ ق/ ۱۷۸۴ م به قتل رسید (مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۴۵۶/۳ و ۴۵۷).^{۳۷}

درواقع در طول حدود سه سده، از ظهور صفویه تا سقوط بابان، این قسمت از کردستان به طور کامل به امپراتوری عثمانی متعلق بود؛ اما در پاره‌ای اوقات، برای دستیابی به استقلال بیشتر، به ایران تکیه می‌کردند و از طرفی نیز والی بغداد و ایرانیان برای گسترش نفوذ خود در بابان، در منازعات خانوادگی امرای بابان مداخله می‌کردند (برون‌سن، ۱۳۷۸: ۲۴۴؛ علی‌صوفی و امین‌پور، ۱۳۹۲: ۳۴).

قلمرو ایالتی کردها افزون‌بر درآمدی که داشت، از نظر راهبردی برای کشورهای ایران و عثمانی موضعی حیاتی به شمار می‌آمدند و از سویی نیز جنگجویان لازم را برای دو کشور تأمین می‌کردند. با نفوذ و سیطره ایران بر بابان، پاشای بغداد از دو جبهه در معرض خطر بود؛ از این رو همواره تلاش می‌کرد با تعویض مرتب رهبران بابان و گرفتن گروگان‌های معتبر، آنها را در اختیار داشته باشد (پری، ۱۳۸۲: ۲۷۰).

نتیجه

پس از تشکیل امارت بابان، اندیشه گسترش ارضی و نیز آرزوی رهایی از وابستگی به عثمانی آنها را به تحرکات نظامی در مناطق ایران غربی راغب کرد. از نخستین تلاش‌های نافرجام سلیمان اول در سال ۱۱۰۵ق/۱۶۹۴م تا پایان حکومت کریم‌خان زند، قریب به یک سده، این موضوع بخشی از سیاست داخلی پادشاهای بابان بود. مقارن اواخر حکومت نادرشاه افشار بر ایران، بنی‌بابان برای دستیابی به حکومت و سلطه بر بخشی از نواحی کردنشین شمال عراق از جمله سلیمانیه و کرکوک و شهرزور، به دست آوردن حمایت دولت مرکزی ایران را در برنامه‌های خود قرار دادند. کاهش نفوذ عثمانی بر منطقه عراق، ضعف نایب‌السلطنه بغداد که مهم‌ترین رکن قدرت عثمانی در منطقه بود و نیز افزایش اقتدار محلی بابان‌ها از عوامل اصلی علاقه‌مندی به جلب پشتیبانی ایران بود. برای تحقق هدف سلطه بر این مناطق کردنشین، کردستان اردلان جولانگاه تاخت‌وتازهای مکرر بابان‌ها شد و طی یک سده تا سقوط زندیه، بر حکومت کردستان اردلان و رعایای تابع آن خسارت‌های جانی و مالی بسیاری وارد شد. بنا به اهمیت منطقه عراق، به‌علت مسائلی همچون تسلط بر اماکن مقدس مذهبی و نیز دستیابی به منابع اقتصادی آن، حکومت‌های ایران در دوره افشاریه و زندیه به روش‌های مختلف درصدد نفوذ در آن بودند. بنابراین خاندان بابان و حکومت محلی آنها برای دولت ایران جایگاه ویژه‌ای داشت و بستر مناسبی تلقی می‌شد که رخنه در بخش‌های شرقی امپراتوری عثمانی را تسهیل می‌کرد.

اهدافی متفاوت، دولت مرکزی ایران و حکومت محلی بابان را در ارتباط نزدیک با یکدیگر قرار داد. مهم‌ترین دستاورد این ارتباط، خواسته یا ناخواسته،

کردستان اردلان و منابع مالی و جانی آن را تهدید می‌کرد. عزل و نصب‌های مکرر حکام اردلان و دادن جایگاه آنها به پاشایان بابان و حضور نیروهای نظامی اردلان در جریان مداخلات ایران در عراق و تحمیل هزینه‌های سنگین مالی، برای کردستان ایران و حاکمان بومی آن جز ناامنی، نبود آرامش، تخریب و ویرانی ارمغانی نداشت.

باوجود تمام تلاش‌های ایران برای نفوذ در کردستان بابان که اوج آن مقارن حاکمیت کریم‌خان زند بود، همواره نفوذ دولت ایران در کردستان عراق مقطعی بود. اختلافات داخلی بنی‌بابان نیز هدف آنها را در تشکیل حکومتی مستقل از سیطره عثمانی بی‌ثمر گذاشت. بابان‌ها در دوران پس از سقوط زندیه تا اضمحلال حکومت خویش در ۱۲۶۴ق/۱۸۴۸م، همواره در جلب نظر پادشاهان جدید ایران مصمم بودند و دربار ایران همواره مأمّن پادشاهای معزول آنها بود.

کتابنامه

- الف. کتاب‌های فارسی
- . اردلان، خسروبن محمدبن منوچهر مصنف، (۲۵۳۶)، *لب‌تواریخ؛ تاریخ اردلان*، تهران: کانون خانواده‌نگاری اردلان.
- . اردلان، شیرین، (۱۳۸۷)، *خاندان کرد در تالاقی امپراطوری‌های ایران و عثمانی*، ترجمه مرتضی اردلان، تهران: تاریخ ایران.
- . اردلان، ماه‌شرف‌خانم مستوره، (۱۳۲۵)، *تاریخ اردلان*، تصحیح و تحشیه ناصر آزادپور، سنندج: چاپخانه بهرامی.
- . _____، (۲۰۰۵)، *تاریخ‌الاکراد*، با مؤخره میرزاعلی‌اکبر وقایع‌نگار، ویرایش جمال احمدی آیین، اربیل: ئاراس.

تاریخ و جغرافیای کردستان، تصحیح حشمت‌الله
طیبی، چ ۲، تهران: امیرکبیر.

صفی زاده بورکه‌ای، صدیق، (۱۳۷۸)، تاریخ کرد و
کردستان، تهران: آتیه.

عزاوی، عباس، (۱۹۴۷)، *عشائر العراق*، ج ۲، بغداد:
بی‌نا.

غفاری کاشانی، ابوالحسن، (۱۳۶۹)، *گلشن مراد*،
به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: زرین.

قاضی، ملامحمدشریف، (۱۳۸۷)، *زبده‌التواریخ*
سنندجی، به کوشش محمدرئوف توکلی، چ ۲،
تهران: توکلی.

قمی، قاضی احمدالحسینی، (۱۳۸۳)،
خلاصه‌التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، چ ۲،
تهران: دانشگاه تهران.

گلستانه، ابوالحسن بن محمدامین، (۱۳۴۴)،
مجم‌التواریخ، وقایع و رویدادهای سی و پنج سال
بعد از نادرشاه و ذیل کوهمره ملقب به امیر در
تاریخ زندیه، به اهتمام مدرس رضوی، چ ۲، تهران:
کتابخانه سینا.

مارکام، کلمنت، (۱۳۶۴)، *تاریخ ایران در دوره*
قاجار، ترجمه رحیم فرزانه، به کوشش ایرج افشار،
بی‌جا: فرهنگ ایران.

مردوخ روحانی (شیوا)، بابا، (۱۳۸۲)، *تاریخ مشاهیر*
کرد؛ امرا و خاندان‌ها، به کوشش محمدماجد
مردوخ روحانی، ج ۳، چ ۲، تهران: سروش.

مردوخ کردستانی، محمد، (۱۳۷۹)، *تاریخ مردوخ*،
تهران: کارنگ.

مروی وزبر مرو، محمدکاظم، (۱۳۷۴)، *عالم‌آرای*
نادری، تصحیح محمدامین ریاحی، چ ۳، تهران:
علمی و علم.

مستوفی، حمدالله، (۱۳۶۲)، *نزهه‌القلوب*، تصحیح
گای لیسترانج، تهران: دنیای کتاب.

استرآبادی، میرزامهدی‌خان، (۱۳۷۷)، *جهانگشای*
نادری، به اهتمام عبدالله انوار، تهران: انجمن آثار و
مفاخر فرهنگی.

ادموندز، سیسیل جی، (۱۳۶۷)، *کردها، ترک‌ها و*
عرب‌ها، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: روزبهان.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، (۱۳۶۷)، *تاریخ*
منتظم ناصری، تصحیح محمداسماعیل رضوانی،
تهران: دنیای کتاب.

بابانی، عبدالقادر بن رستم، (۱۳۷۷)، *سیرالاکراد در*
تاریخ و جغرافیای کردستان، به کوشش
محمدرئوف توکلی، چ ۲، تهران: توکلی.

بدلیسی، شرف‌خان، (۱۳۷۷)، *شرفنامه: تاریخ مفصل*
کردستان، به اهتمام ولادیمیر ولیامینوف زرنوف،
تهران: اساطیر.

برون سن، مارتین، (۱۳۷۸)، *جامعه‌شناسی مردم‌گرد*
(آغا، شیخ، دولت)، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران:
پانیزد.

پری، جان ر، (۱۳۸۲)، *کریم‌خان زند*، ترجمه
علی محمد ساکی، تهران: آسونه.

پیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی، (۱۳۸۰)، *تاریخ*
ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، تهران: خیام.

دره، محمود، (۱۹۶۶)، *القضیه‌الکردیه*، بیروت: بی‌نا.

روملو، حسن بیگ، (۱۳۸۴)، *احسن‌التواریخ*، تصحیح
عبدالحسین نوایی، تهران: اساطیر.

زکی بیگ، محمدامین، (۱۳۸۱)، *زبده‌تاریخ کرد و*
کردستان، ترجمه یدالله روشن اردلان، ج ۲، تهران:
توس.

ژرمیاس، اوا ام، (۱۳۸۶)، *تاریخ پیوستگی‌های*
فرهنگ ایران با فرهنگ زبان‌های ترکی در
سده‌های ۱۱-۱۷، ترجمه عباسقلی غفاری‌فرد،
تهران: امیرکبیر.

سنندجی، میرزاشکرالله، (۱۳۷۵)، *تحفه ناصری در*

حکام اردلان، امارت بابان و مناسبات ایران و امپراطوری عثمانی در عهد قاجار (۱۲۶۶-۱۲۱۲ق)، «تاریخ روابط خارجی، س ۱۲، ش ۴۵، ص ۲۴ تا ۲۴۱.

ثواقب، جهانبخش و پرستو مظفری، (بهار ۱۳۹۷)، «رابطه دو خاندان کردی وکیل و اردلان در سال‌های ۱۹۳ تا ۱۲۱۷ق»، «تاریخ اسلام و ایران، س ۲۸، دوره جدید، ش ۳۵ (پیاپی ۱۲۷)، ص ۳ تا ۳۴.

علی صوفی، علی رضا و صالح امین پور، (پاییز و زمستان ۱۳۹۲)، «بازخوانی و بررسی اسناد تاریخی درباره نقش طایفه بابان در روابط ایران و عثمانی»، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، س ۲، ش ۱ (پیاپی ۳)، ص ۳ تا ۴۸.

نصیری، محمدرضا، علی صوفی، علیرضا و صالح امین پور، (زمستان ۱۳۹۱)، «تحلیلی بر نقش عبدالرحمن پاشا در روابط ایران و عثمانی در دوره فتحعلی شاه (۱۲۲۸-۱۲۱۲ق/۱۸۱۴-۱۷۹۸م)»، پژوهش‌های تاریخی، س ۴۸، دوره جدید، س ۴، ش ۴ (پیاپی ۱۶)، ص ۲۳ تا ۳۴.

پی‌نوشت

۱. مطالعات تاریخ اسلام، س ۳، ش ۱۰، پاییز ۱۳۹۰، ص ۱۱۵ تا ۱۴۳.
۲. پژوهش‌های تاریخی، دوره جدید، س ۳، ش ۳ (پیاپی ۱۱)، پاییز ۱۳۹۰، ص ۲۹ تا ۵۸.
۳. پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، س ۱، ش ۲، بهار و تابستان ۱۳۹۲، ص ۱۱۴ تا ۱۲۸.
۴. -----، س ۳، ش ۲ (پیاپی ۶)، بهار و تابستان ۱۳۹۴، ص ۱۲۲ تا ۱۳۶.
۵. -----، س ۴، ش ۲ (پیاپی ۸)، بهار و تابستان ۱۳۹۵، ص ۱۹ تا ۲۸.

مستوفی بافقی، محمدمفید، (۱۳۹۰)، مختصر مفید، به کوشش ایرج افشار با همکاری محمدرضا ابویی مهریزی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

موسوی اصفهانی، محمدصادق، (۱۳۶۳)، تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، تصحیح سعید نفیسی، چ ۲، تهران: اقبال.

میرزا سمیعا، (۱۳۶۸)، تذکره الملوک، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چ ۲، تهران: امیرکبیر.

نصیری، محمدابراهیم بن زین العابدین، (۱۳۷۳)، دستور شهریاران، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

نویسی (گردآورنده)، عبدالحسین، (۱۳۶۰)، اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ ق همراه با یادداشت‌های تفصیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

-----، (۱۳۶۳)، اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ ق همراه با یادداشت‌های تفصیلی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

نیکیتین، واسیلی، (۱۳۶۶)، کرد و کردستان، ترجمه محمد قاضی، تهران: نیلوفر.

وقایع‌نگار کردستانی، علی اکبر، (۱۳۸۱)، حدیقه ناصریه و مرآت‌الظفر در جغرافیا و تاریخ کردستان، به کوشش محمدرئوف توکلی، تهران: توکلی.

هدایت، رضاقلی خان، (۱۳۷۳)، فهرس‌التواریخ، تصحیح عبدالحسین نویسی و میرهاشم محدث، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ب. مقالات

بهرامی، روح‌الله و پرستو مظفری، (۱۳۸۹)، «روابط

ضمیمه ولایت خود کرد و ناحیه کرکوک از نواحی بغداد را تصرف کرد. او چند نفر میرسنجاق در اطراف و جوانب تعیین کرد و طبل و علم داد (۱۳۷۷: ۲۸۰/۱)

۲۱. بدلیسی سال ۹۴۱ ق قید کرده که به احتمال نادرست است.

۲۲. پشدر، پژدر، پژدار، پیشدار یا قلعه‌دِزه، شهرستانی در سلیمانیه عراق.

۲۳. برخی معتقدند بابانی‌ها از قبیله بلباس مَکری منشعب شده‌اند (مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۴۵۱/۳).

۲۴. فقه، فقهه، فقهی، در زبان کُردی = طالب علم، طلبه.

۲۵. محلی در ناحیه مَرگه و ماوت (در سلیمانیه) و سردشت (مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۴۵۱/۳) درباره این نواحی (نک: عزاوی، ۱۹۴۷: ۹۵/۲ تا ۹۷).

۲۶. طوایف دیگر کردها پس از آن دو طبقه را چنین برشمرده است: مَکری، بلباس، حکام اشنویه، بیگ‌زاده‌های حریره، حکمرانان هکاری، حکمرانان مرکوز و برادوست، پاشایان موصل، پاشایان رواندوز، طوایف داسنی، شیطان‌پرست در کوه زنگاریه، بیگ‌زاده‌های زهاب، امرای کلهر، امرای گوران در ماهی‌دشت و کُرد، خوانین سنقر و کلیایی، سکنه اطراف نهاوند و خرم‌آباد فیلی که محل ریاست لرهاست (سنندجی، ۱۳۷۵: ۷۵).

۲۷. شهرزور = شَهَره‌زول، شاره‌زول، شارزور، در نزدیکی سلیمانیه عراق، میان اربل و همدان.

۲۸. کُفری، به کُردی kifri، در استان دیاله عراق، نام دیگر آن صلاحیه. آلتون کوپرو به معنی پل طلائی، شهری قدیمی در کشور عراق واقع در نیمه راه کرکوک- اربیل.

۲۹. مَکری، موکری، میرنشین یا امارت ایل‌های کُرد مَکری در سده‌های ۱۳ تا ۱۳۹۱ ق که در شمال‌غربی ایران در جتوب دریاچه ارومیه قرار داشت. این امارت در گسترده‌ترین حالت بر بخش‌هایی از شمال و شمال‌غرب استان کردستان و جنوب‌غرب استان آذربایجان غربی کنونی منطبق است (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۸۸). نسب حکام مَکری را به قبیله مَکریه می‌رساند که در نواحی شهره‌زول

۶. پژوهش‌های تاریخی، دوره جدید، س ۳، ش ۲ (پیاپی ۱۰)، تابستان ۱۳۹۰، ص ۷۲ تا ۵۱.

۷. پژوهش‌های تاریخی، دوره جدید، س ۳، ش ۱ (پیاپی ۹)، بهار ۱۳۹۰، ص ۱۰۹ تا ۱۲۶.

۸. تاریخ اسلام و ایران، س ۲۴، ش ۲۲ (پیاپی ۱۱۲)، تابستان ۱۳۹۳، ص ۱۲۱ تا ۱۴۴.

۹. تاریخ اسلام و ایران، دوره جدید، ش ۲۴ (پیاپی ۱۱۴)، زمستان ۱۳۹۳، ص ۹۷ تا ۱۲۰.

۱۰. پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، س ۳، ش ۲ (پیاپی ۶)، بهار و تابستان ۱۳۹۴، ص ۱۶۵ تا ۱۴۳.

۱۱. پژوهش‌های تاریخی، س ۵۳، دوره جدید، س ۹، ش ۳ (پیاپی ۳۵)، پاییز ۱۳۹۶، ص ۲۲۷ تا ۲۵۵.

۱۲. مطالعات تاریخ فرهنگی، س ۸، ش ۳۰، زمستان ۱۳۹۵، ص ۵۱ تا ۷۶.

۱۳. پژوهش‌های علوم تاریخی، س ۹، ش ۲۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، ص ۳۱ تا ۵۰.

۱۴. تاریخ اسلام و ایران، س ۲۵، ش ۲۸ (پیاپی ۱۱۸)، زمستان ۱۳۹۴، ص ۳۹ تا ۵۵.

۱۵. پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، س ۳، ش ۲ (پیاپی ۶)، بهار و تابستان ۱۳۹۴، ص ۸۴ تا ۹۷.

۱۶. پژوهش‌های تاریخی، س ۵۲، دوره جدید، س ۸، ش ۳ (پیاپی ۳۱)، پاییز ۱۳۹۵، ص ۷۵ تا ۹۴.

۱۷. پژوهش‌نامه تاریخ‌های محلی ایران، س ۵، ش ۲ (پیاپی ۱۰)، بهار و تابستان ۱۳۹۶، ص ۸۱ تا ۹۶.

۱۸. پژوهش‌های تاریخی، س ۴۵، دوره جدید، ش ۱، بهار ۱۳۸۸، ص ۱۱۳ تا ۱۲۸.

۱۹. پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، س ۵، ش ۲ (پیاپی ۱۰)، بهار و تابستان ۱۳۹۵، ص ۱۳۷ تا ۱۵۶.

۲۰. بدلیسی در ذکر قدرت‌یابی پیربوداق حاکم بابان، به نواحی مختلفی که او از چنگ دیگران درآورد اشاره می‌کند: از جمله ولایت لارجان را از عشیره زرزا و سیوی و مشیاکرد از سهران و از ولایت قزلباش سلدوز را گرفت و قلعه ماران را تعمیر کرد، عشیره‌های مَکری و بانه را مطیع کرد و ولایت شهر بازار را از حاکم اردلان گرفت

(شهرزور) سکونت داشتند و می‌گویند به روایت بعضی از ثقات از حاکمان بابان مشتق شده‌اند.

۳۰. کردستان اردلان، به علت حکومت خاندان اردلان بر آن، به این نام خوانده شد. کردستان به قسمتی از سرزمین ایران (غرب و شمال‌غربی) اطلاق می‌شد که مسکن طوایف گرد است که امروزه در میان سه کشور ایران، ترکیه و عراق تقسیم شده است. این نام در سده ششم قمری به ولایات همدان، دینور، کرمانشاه در مشرق زاگرس و ولایات شهرزور و سنجان در مغرب این رشته‌کوه اطلاق شده است. این بلاد در متون جغرافیایی تا سده هفتم قمری جزو بلاد جبال و جزیره و دیاربکر ذکر شده است و نخستین بار حمدالله مستوفی در *نزه القلوب*، مناطق غربی و شمال‌غربی ایران آن روز را به نام جزیره (با محدوده ولایات روم و ارمن و شام و کردستان و عراق عرب به دارالملکی موصل) (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۰ تا ۱۰۶) و ایالت کردستان با ۱۶ ولایت و محدود به ولایات عراق عرب و خوزستان و عراق عجم و آذربایجان و دیاربکر نوشته است، به این شرح: آلانی، الیستر، بهار، خفتیان، دربند تاج‌خاتون، دربند زنگی، دزیل، دینور، سلطان‌آباد جمجمال، شهرزور، کرمانشاه (قرماسین)، کوند و خوشان، کنگور یا قصرالصوص، مایدشت (ماهی‌دشت)، هرسین، وسطام (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۷ تا ۱۰۹). به این ترتیب در دوره مغولان نام کردستان به نواحی کوهستانی زاگرس در غرب ایران اطلاق شده و کردستان ترکیه و قسمتی از کردستان عراق به نام جزیره مشهور بوده است.

بدلیسی (۱۳۷۷: ۱/۱۲ تا ۳۶۷) فهرست مفصلی از طوایف و خاندان‌های کردی ارائه کرده و ولات لر بزرگ و کوچک را نیز در زمره آنان آورده است. اولیاء چلپی در *سیاحت‌نامه* از ۹ ایالت نام برده است که کردستان را تشکیل می‌دادند شامل: ارض روم، وان، هکاری، دیاربکر، جزیره، همادیه، موصل، شهرزور، اردلان. در تقسیمات کشوری روزگار صفویه، کردستان ولایتی است که از ولایت کرمانشاه شد جدا و شامل چهار حاکم‌نشین:

خورخوره، جوانرود، اورامان و الکای بانه بود (میرزاسمیعا، ۱۳۶۸: ۸۵).

در این زمان ولایت گروس، الکاء زرین‌کمر، طقانمین و کلهر در شمار سازمان‌های اداری ایالت عراق عجم محسوب می‌شد (میرزاسمیعا، ۱۳۶۸: ۸۴). به احتمال از اواخر دوره آق‌قویونلو و ابتدای دوره صفوی تقسیم‌بندی جدیدی متداول شد و کردستان به سه ولایت یا حاکم‌نشین تقسیم شد. ولایت اردلان به مرکزیت سنه (سندج)، ولایت مگری به مرکزیت ساوجبلاغ (مهاباد) و ولایت بابان به مرکزیت سلیمانیه. کردستان اردلان به علت حکومت خاندان اردلان بر آن به این نام خوانده شد. در سده ۱۱ق مستوفی بافقی بخشی از مناطق کردنشین را در زمره عراق عرب (۱۳۹۰: ۲۷ تا ۷۵)، بخشی را در زمره عراق عجم (مستوفی بافقی، ۱۳۹۰: ۷۷ تا ۱۳۴) و همان فهرست مستوفی را در زمره کردستان آورده است به اضافه اردلان که والی‌نشین بوده و حسن‌آباد که در زمان او تختگاه والیان کردستان بوده است. البته خفتیان را نیز حسبنان نوشته است (مستوفی بافقی، ۱۳۹۰: ۳۴۳ تا ۳۴۶).

در دوره قاجار، کردستان دارای یک شهر موسوم به سنندج (در قدیم سنه) و هیجده بلوک حاکم‌نشین بوده است شامل: اسفندآباد، ایلاق، حسین‌آباد، حسن‌آباد، امیرآباد-پلنگان-بیلاورات، کلات‌ارزان (کلاترزان)، کره‌وز، ژاورود، هوباتو-سارال-قراتوره، خورخوره، تیلکو، کرفتو، سقز، بانه، میوان، اورامان تخت، اورامان لهون، جوانرود. روانسر و شادی‌آباد نیز از توابع کردستان بوده‌اند؛ اما ملک شخصی خوانین اردلان بوده‌اند. هرکدام از این بلوکات دهات فراوان داشته‌اند (نک: سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۲ تا ۵۵). امروزه کردستان سنندج از طرف شمال به آذربایجان غربی، از مشرق به همدان، از جنوب به کرمانشاه و از مغرب به کردستان عراق محدود شده است.^{۳۱} اعتمادالسلطنه سال وقوع این رویداد را ۱۰۹۱ق و

سنندجی ۱۰۹۹ق بیان کرده است.

^{۳۲} بیشتر منابع دوره صفویه نقل کرده‌اند که سلیمان‌پاشا

در نبرد با رستم‌خان سپهسالار به قتل رسید. در حالی که

گزارش منابع محلی متفاوت است. حضور دوباره سلیمان پاشا در کردستان اردلان مقارن سال ۱۱۰۵ گویای این واقعیت است که او در نبرد نخست خود جان سالم به در برده است.

^{۳۳}. مروی، گزارش کرده است که در زمان شاه سلطان حسین، مردی از طایفه کردهای یزیدی، مشهور به سلیمان ببه، از جاده متابعت و دولتخواهی روگردان شد. امرا، صفی‌قلی خان زباداوغلی قاجار را به دفع فتنه او فرستادند که با فتح و نصرت بازگشت (مروی، ۱۳۷۴: ۱۸/۱).
^{۳۴}. این منطقه به واسطه فرارگرفتن قلعه پالنگان در آن از قدیمی‌ترین پایتخت‌های خاندان اردلان در دوران پیش از بنای شهر سنندج بود.

^{۳۵}. مستوره اردلان و قاضی سال تسلط خانه پاشا را ۱۱۳۶ ق می‌دانند و مدت امارت بابان‌ها بر کردستان را هفت سال ذکر کرده‌اند (اردلان، ۲۰۰۵: ۹۳ تا ۹۶؛ قاضی، ۱۳۸۷: ۴۵ تا ۴۲). سنندجی سال تسلط خانه پاشا را ۱۱۳۲ و پایان آن را ۱۱۳۶ و دوران حکومت پسرش علی‌خان را از این سال تا ۱۱۴۲ ذکر کرده است (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۳۵ تا ۱۳۷). بابانی در ذکر تاریخ‌ها دقت چندانی نکرده است و این تسلط را سال ۱۱۲۴ ق و تداوم آن را یک دهه می‌داند. بیشتر مورخان محلی بر یک دهه در حکم دوره سلطه بابان‌ها اتفاق نظر دارند به جز مستوره و قاضی که آن را هفت سال می‌دانند. با توجه به اینکه از سلطه افغانه تا حضور نادر برای رهایی مناطق غربی ایران از دست عثمانی یک دهه طول کشیده است، به نظر می‌رسد گزارش گروه نخست به واقعیت نزدیک‌تر است.

^{۳۶}. درباره رابطه دو خاندان و کیلی و اردلان، نک: (ثواقب و مظفری، ۱۳۹۷: ۳۴ تا ۳۹).

^{۳۵}. برای شرح امرای بعدی بابان تا سال ۱۳۵۴ ق نک: (مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۳/ ۴۵۷ و ۴۶۸؛ زکی بیگ، ۱۳۸۱: ۲۶۶ تا ۲۶۸).